

مرحله تعیین کننده در نزاع جناح‌ها

از هم گسیختگی اوضاع اقتصادی در ایران، از هم گسیختگی سیاسی طبقه حاکم بر ایران را تشدید کرده است. توأم با تشدید و تعمیق بحران اقتصادی و مالی، منازعات جناح‌های جمهوری اسلامی به درجه‌ای افزایش یافته که تمام ابزارهای افشاکاری و توطئه را علیه یکدیگر به خدمت گرفته‌اند.

گرچه به علت وخامت بیش از حد وضعیت اقتصادی جامعه، نقطه ستیز آن‌ها اکنون بر سر اوضاع اقتصادی متمرکز شده و گروه‌های رقیب می‌کوشند یکدیگر را مسبب در هم ریختگی اوضاع معرفی کنند، در واقعیت اما این تشدید تضادها و منازعات، بارتاب بن‌بستی است که رژیم حاکم بر ایران در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با آن روبروست. این واقعیت به وضوح در گفتگوی پر سر و صدای اخیر احمدی‌نژاد با خبرنگاران داخلی و خارجی انعکاس داشت که مستقیم و غیر مستقیم شکست و بن‌بست رژیم را در همه عرصه‌ها نشان می‌داد.

در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که این گفتگوی رسانه‌ای واکنشی به دستگیری مشاور مطبوعاتی احمدی‌نژاد توسط گروه‌های رقیب بود که در غیاب وی انجام گرفت. در حقیقت اما این مسئله فقط می‌توانست اندکی بر اختلافاتی که اکنون به نظر می‌رسد، بسیار بزرگ شده‌اند، تأثیر بگذارد. پیش از آن که ماجرای دستگیری رئیس خبرگزاری ایرنا و مشاور مطبوعاتی احمدی‌نژاد پیش آید، او در نیویورک، تمایل جمهوری اسلامی، را به گفتگو با دولت آمریکا برای حل مسایل مورد اختلاف و بهبود مناسبات اعلام نمود. احمدی‌نژاد قطعاً می‌دانست که تصمیم‌گیرنده بر سر این مسئله نه او، بلکه خامنه‌ای است. بر او پوشیده نبود که در ایران رئیس جمهور نیست که سیاست خارجی را تعیین و در مورد نزاع‌ها و اختلافات بین‌المللی تصمیم‌گیری می‌کند، بلکه فردی بالاتر از او به نام ولی فقیه است که در مورد کلیه مسایل مهم تصمیم می‌گیرد و به ارگان‌ها و مقامات تحت امر خود، از جمله رئیس جمهور ابلاغ می‌کند. بنابراین وقتی که احمدی‌نژاد با اطلاع و آگاهی از این واقعیت، خود را در جایگاه تصمیم‌گیرنده قرار داد، دو نکته را بازتاب داد. اولاً، شکست

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۹

بورژوازی ایران راه‌حلی برای بحران اقتصادی ندارد

فروپاشی اقتصادی دیگر یک پیش‌بینی نیست. درست دو ماه قبل (کار شماره ۶۲۷) بود که نوشتیم: "اقتصاد مقاومتی کارساز نیست، فروپاشی اقتصادی قریب‌الوقوع است". این اکنون اتفاق افتاده است و تمامی دست‌وپا زدن‌های حکومت، از بگیر و ببندها گرفته تا انداختن تقصیر شکست بر گردن یکدیگر و کوبیدن چماق خیانت بر سر هم، تنها نمایش‌های مضحک این فروپاشی هستند. کار به‌جایی رسیده است که از یک سو روزنامه کیهان (وابسته به خامنه‌ای) به بهانه‌ی موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی، با بیان این‌که "مسلمانان صدر اسلام در مزیقه تکرارناشدنی شعب ابیطالب که چند نفر با یک دانه خرما و در حد چشیدن طعم آن و بستن سنگ به شکم خویش سر می‌کردند، اسیر و تسلیم فشار دشمن نشدند و در موضع استقامت قرار گرفتند" (سر مقاله کیهان ۱۱ مهر)، به مردم برای هرگونه اعلام نارضایتی از وضعیت معیشتی اخطار می‌دهد و از سوی دیگر آخوندهای مرتجعی که در تمام عمرشان جز "احکام شرع" از چیزی سر درنیاورده‌اند، به‌یکباره اقتصاددان شده و از وضعیت اقتصادی، نارضایتی مردم از مقصر دانستن اسلام در مصائب کنونی اقتصادی توسط مردم گله می‌کنند، حتا امام جمعه اصفهان به صدا درآمده و می‌گوید: "احمدی‌نژاد مردم را هالو فرض کرده است".

در صفحه ۳

طومار اعتراضی و تاکتیک صحیح مارکسیستی

اسلامی نوشته شده و رونوشت آن به "نهاد رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری" و "نمایندگان مجلس جمهوری اسلامی" نیز ارسال شده است، ضمن اشاره به تهاجمات پی درپی سرمایه به وضعیت معیشتی کارگران و شرایط به‌غایت دشوار و برده‌واری که سرمایه‌داران و رژیم آن‌ها بر کارگران ایران تحمیل نموده‌اند، مانند تحمیل قراردادهای موقت، ناامنی شغلی، بیکارسازی، عدم پرداخت دستمزد، تورم و گرانی و دستمزدهای زیر خط فقر، به این واقعیت نیز اشاره شده است که بسیاری از اقلام خوراکی و رفاهی، به‌طور روزانه و با سرعتی غیرقابل تصور، در حال برچیده شدن از سفره خالی کارگران است. نامه همچنین با اشاره به

دومین نامه خطاب به وزیر کار جمهوری اسلامی برای افزایش دستمزدها، همراه با ده هزار امضا که در اول مهر ۹۱ به وزارت کار تحویل داده شد، ضمن آنکه انعکاس نسبتاً وسیعی در رسانه‌های رسمی داخل کشور پیدا کرد، مباحثی را نیز در سطح جنبش کارگری و در میان فعالان و علاقه‌مندان به جنبش کارگری، پیرامون میزان کارآئی اینگونه نامه‌ها و طومارنویسی‌ها، همچنین پیرامون سایر اشکال مبارزه کارگری و ضرورت سازماندهی مبارزه سراسری مؤثرتر برای افزایش دستمزدها که خواست عموم کارگران است، در پی داشت. این نامه، در سایت "اتحاد" وابسته به "اتحادیه آزاد کارگران ایران" درج شده است. در این نامه که خطاب به شیخ‌الاسلام وزیر کار جمهوری

در صفحه ۵

مبارزه ی کارگران و زحمتکشان اروپا علیه سیاست های ریاضتی

در صفحه ۸



شصت و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل
سخنرانی احمدی نژاد، عقب نشینی و بروز کشمکش های
جدید در درون حاکمیت

۱۲

سخنرانی نتانیا هو، جنگ قدرت میان اسرائیل و ایران

۱۰

مرحله تعیین کننده در نزاع جناح‌ها

سیاست خارجی رژیم، ثانیاً، منازعاتی که در پشت پرده میان باندهای رژیم بر سر این مسئله در جریان است.

شکست سیاست خارجی جمهوری اسلامی دیگر بر کسی پوشیده نیست. جمهوری اسلامی به یک رژیم کاملاً منفرد در منطقه خاورمیانه و جهان تبدیل شده است. تحولات سیاسی خاورمیانه که به قدرت‌گیری گروه‌های اسلام‌گرای اخوان المسلمین انجامیده است، موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی را بیش از گذشته در منطقه تضعیف کرد. سوریه، نزدیک‌ترین متحد جمهوری اسلامی درگیر جنگ داخلی است. نفوذ جمهوری اسلامی در میان گروه‌های اسلام‌گرای منطقه تا جایی کاهش یافته که حتی گروه اسلام‌گرای حماس که سال‌ها صدها میلیون دلار از رژیم حاکم بر ایران دریافت می‌کرد، اکنون اردوغان و ترکیه را رهبر جهان اسلام اعلام می‌کند و به جمهوری اسلامی پشت کرده است. اما شکست سیاست خارجی، صرفاً شکست در عرصه بین‌المللی نبوده است، این شکست مستقیماً بر اوضاع داخلی و بحران‌های رژیم در این عرصه تأثیر گذاشته و آن‌ها را تشدید کرده است. بنابراین طبیعی است که این شکست، تضادهای و مجادلات درونی جمهوری اسلامی را تشدید کند.

احمدی‌نژاد در نیویورک کوشید با طرح مسئله روابط با آمریکا، ابتکار عمل را در این نزاع درونی گروه‌های رقیب در دست بگیرد و شکست سیاست خارجی را غیر مستقیم بر عهده‌ی خامنه‌ای قرار دهد. بر سر همین مسئله بود که سایت خبری بازتاب وابسته به رضایی، دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت و فرمانده پیشین سپاه پاسداران با انتشار مقاله‌ای نوشت که احمدی‌نژاد با این موضع‌گیری‌ها می‌خواهد شکست‌ها را در عرصه سیاست خارجی و نزاع هسته‌ای بر عهده خامنه‌ای قرار دهد، در حالی که خامنه‌ای با توافق علی لاریجانی با قدرت‌های جهانی، وقتی که مسئول مذاکرات هسته‌ای بود، موافقت کرده بود و تنها مخالفت احمدی‌نژاد و برکناری علی لاریجانی از این سمت، باعث بر هم خوردن توافقات گردید.

خامنه‌ای نیز دقیقاً در همان روزی که احمدی‌نژاد در تدارک برگزاری کنفرانس مطبوعاتی‌اش بود، در جریان یک سخنرانی گفت: "این تصور که علت دشمنی جبهه استکبار با ملت ایران، اتخاذ برخی مواضع یا تصمیم‌ها بوده، غلط است. علت اصلی همه این فشارها تسلیم نشدن در برابر نظام سلطه است."

بدیهی بود که با موضع‌گیری احمدی‌نژاد در نیویورک، دار و دسته‌های رقیب، حملات خود را به وی تشدید کنند. پیش از آن که او به ایران بازگردد، مشاور مطبوعاتی‌اش دستگیر شد و گزارش‌های بعدی حاکی است که قرار بود رحیمی معاون اول احمدی‌نژاد و تعداد دیگری از اطرافیان وی نیز بازداشت شوند.

این که در همین ایام فائزه رفسنجانی به زندان فرستاده می‌شود و مهدی هاشمی هم که مدت‌ها در انگلیس بود، سریعاً به ایران بازمی‌گردد و خود را به پلیس معرفی می‌کند، نمی‌تواند با طرح

بازداشت اطرافیان احمدی‌نژاد بی ارتباط باشد. ظاهراً باید توافقی میان گروه‌های رقیب احمدی‌نژاد، از جمله با دار و دسته هاشمی رفسنجانی صورت گرفته باشد، تا چنین وانمود گردد که قوه قضاییه با همه به یکسان برخورد می‌کند و تفاوتی میان جناح‌ها نیست.

اما از جبهه‌های دیگر نیز حملات به احمدی‌نژاد تشدید گردید. مشاور خامنه‌ای در سیاست خارجی که نقطه نظرات وی را منعکس می‌سازد، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که بر سر مسئله روابط با دولت آمریکا تصمیم‌گیرنده خامنه‌ای است و نه احمدی‌نژاد. یعنی این که رئیس جمهوری اسلامی کارهای نیست که بر سر این مسئله تصمیم بگیرد و موضع اعلام کند. او بدین طریق موضع‌گیری احمدی‌نژاد را بی اعتبار خواند.

رئیس مجلس نیز در یک مصاحبه مفصل با خبرگزاری فارس، وابسته به سپاه پاسداران، احمدی‌نژاد را شدیداً مورد حمله قرار داد و او را مسئول بحران و از هم گسیختگی اوضاع اقتصادی معرفی نمود. او در این مصاحبه روش‌های احمدی‌نژاد را رابین هودی نامید و گفت: "روش‌های رابین هودی در اقتصاد، هیچ وقت جواب نمی‌دهد." او افزود: "۸۰ درصد مشکلات کشور ما مدیریتی است و به رفتار دولت بازمی‌گردد در حالی که تأثیر تحریم‌ها بیش از ۲۰ درصد نیست." وی احمدی‌نژاد را متهم کرد که با عدم اجرای درست هدمندسازی پارانها تولید را دچار رکود کرده است و اولویت طرح مسکن مهر نیز اشتباه بوده است. یک روز پس از این حملات بود که احمدی‌نژاد کنفرانس مطبوعاتی با حضور کلیه خبرنگاران داخلی و خارجی برپا کرد و تقریباً تمام اصلی‌ترین ارگان‌ها و نهادهای جمهوری اسلامی، مجلس، دستگاه قضایی، سپاه پاسداران، صدا و سیما، جمهوری اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، شهرداری تهران را مورد حمله قرار داد و گروه‌های رقیب خود را به همکاری با دشمن متهم کرد. او گفت: "دو عامل دست به دست یکدیگر دادند تا به ملت ایران فشار آورند. یک عامل مربوط به بیرون و یک عامل نیز از درون است. بعضی‌ها در داخل، اقدامات عملی و جنگ روانی و تبلیغاتی سازماندهی شده‌ای را علیه دولت راه‌اندازی کرده‌اند. بنده اعلام می‌کنم، این مشکلات به وجود آمده، حلقه‌های یک برنامه است. از آن طرف فشار می‌آورند و از سمت دیگر هم فشار به دولت و مصاحبه می‌کنند و تمام برنامه دولت را زیر سؤال می‌برند که دولت باعث این است."

اشاره او در اینجا به ویژه به مصاحبه رئیس مجلس بود و در همین جا بود که وی به یکی از عواقب سیاست خارجی جمهوری اسلامی پرداخت و عنوان کرد که تحریم‌های جدید، رژیم را با مشکلات جدی مواجه کرده است. احمدی‌نژاد گفت: "دشمن خرید نفت را از ایران تحریم کرده و بخش قابل توجهی از درآمدهای ارزی ایران از ناحیه فروش نفت است. همچنین مبادلات بانکی را نیز تحریم کرده است. یعنی اگر نفتی فروخته شده، درآمد آن قابل هزینه کردن و جابه‌جایی نباشد. آن‌ها موفق شدند مقداری از فروش نفت ما را کاهش دهند." در ادامه‌ی همین بحث در پاسخ به سؤال یک خبرنگار پیرامون موضع لاریجانی مبنی بر این

که تحریم‌ها تأثیر چندانی ندارند، افزود: "اگر تحریم‌ها تأثیر ندارند، لایذ اظهارات و عملکرد ایشان تأثیر دارد. کسی که می‌داند چقدر نفت به فروش می‌رسد و چقدر پول جابه‌جا می‌شود و در جلسات هم شرکت می‌کند، در بیرون دولت را محکوم می‌کند."

احمدی‌نژاد با این موضع‌گیری کوشید نقش تحریم‌ها را برجسته کند، تا از آن طریق شکست سیاست خارجی رژیم را که طراح اصلی آن خامنه‌ای است برجسته نماید. او همچنین در مورد تصمیم‌گیری‌های دیگر نیز که به تشدید بحران‌ها انجامیده است، یک چنین موضعی را اتخاذ نمود تا خود و هیئت دولت را فقط مجری تصمیماتی که دیگران اتخاذ می‌کنند، معرفی نماید. از همین رو گفت: "خیلی‌ها وارد می‌شوند و تصمیم‌گیری می‌کنند، اما وقتی تبعات تصمیمات بیرون می‌آید، حضور ندارند. در حالی که این تصمیم را خودشان گرفته‌اند و این تصمیمات به دولت تحمیل شده است."

اما در جریان نزاع گروه‌های رقیب هیئت حاکمه پیرامون بحران اقتصادی و تشدید آن در حالی که یکی، تحریم‌ها را کم اهمیت و علت اصلی را در ناتوانی دولت معرفی می‌کند و دیگری عامل اصلی را توطئه‌های گروه‌های رقیب و موفق بودن تحریم‌ها، هیچ‌کدام به مسئله اصلی در تشدید بحران کنونی، کاهش ارزش ریال، افزایش روزافزون بهای کالاها و حتی تشدید رکود، که تمام جناح‌ها و در رأس آن‌ها شخص خامنه‌ای در آن نقش داشته‌اند اشاره‌ای هم نمی‌کنند. اساس مسئله در این تشدید بحران و از هم گسیختگی اقتصادی، به سیاست اقتصادی نتولیبرال رژیم بازمی‌گردد. وقتی که حدود دو سال پیش آزادسازی قیمت‌ها و حذف سوبسیدها، به عنوان حلقه‌ای دیگر از این سیاست به مرحله اجرا درآمد، از روز هم روشن‌تر بود که در پی آن کاهش شدید ارزش ریال و انفجار قیمت‌ها رخ خواهد داد. تجربه جهانی در همه جا این واقعیت را نشان داده بود و جمهوری اسلامی نیز یک بار در دوران رفسنجانی آن را تجربه کرد. اما اکنون در شرایطی مجدداً به مرحله اجرا گذاشته می‌شد که شکست سیاست نتولیبرال در عرصه جهانی با یک بحران بزرگ جهانی خود را آشکار کرده است. اقتصاد سرمایه‌داری ایران در بحران عمیق فرو رفته است، مناسبات بین‌المللی جمهوری اسلامی در بحرانی‌ترین وضعیت خود قرار دارد. لذا عواقب اجرای این سیاست نتولیبرال می‌بایستی بسیار وخیم‌تر از وضعیت عادی یک کشور باشد. پیش از آن که تحریم‌های نفتی و بانکی شروع شود، این عواقب وخیم کاملاً خود را نشان داد. تحریم‌های نفتی و بانکی در چنین شرایطی این وخامت اوضاع را به درجه‌ای رساند که عملاً سیستم اقتصادی، مالی و ارزی رژیم را فلج کرده است. سران و مقامات دولتی هیچ‌کدام نمی‌گویند که بر بستر کدام شرایط و سیاست‌های داخلی است که اوضاع به این درجه از وخامت رسیده است. لذا اگر همین امروز احمدی‌نژاد کنار برود و یا تحریم‌ها لغو شوند، هیچ یک از معضلات اقتصادی اساسی جامعه حل نخواهد شد، در نهایت با لغو تحریم‌ها فقط این مشکل رژیم حل خواهد شد که هزینه‌های دستگاه دولتی خود را تأمین کند و تعدادی از کالاهای مصرفی را که برای رژیم مشکل‌سازند، وارد نماید.

بورژوازی ایران راه‌حلی برای بحران اقتصادی ندارد

اما جدا از آن و در وانفسای روزهایی که ارزش ریال تا ۱۵ درصد در یک روز کاهش یافت، دیگر طرف‌های ذینفع نیز به میدان آمده و هر کدام متناسب با منافع و سیاست‌های خود اظهار نظر کردند. از وزیر خارجه آمریکا که دوست دارد وضعیت اقتصادی کنونی و سقوط ارزش ریال را به‌پای "سیاست‌های خردمندانه‌ی!!" دولت خود بریزد تا برخی از نمایندگان بورژوازی و خردبورژوازی مرفه که از بی‌ثباتی و بحران اقتصادی ضربه خورده و آشیانه‌های آرامش‌شان به هم خورده است. آن‌ها نیز متناسب با منافع خود، هم‌هی مشکلات اقتصادی را به نام تحریم‌ها نوشتند، انگار که قبل از تحریم‌ها دوران گل‌وبلیل بوده است و طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان جامعه در رفاه!! انگار که کشور در دوران شکوفایی اقتصادی بوده و حالا با تحریم نصف و نیمه‌ی نفت به این روز افتاده است. حتی یکبار مرور آمارهایی که توسط رسانه‌ها و نهادهای حکومتی منتشر می‌گردد، به آن‌ها نشان می‌داد که تا چه حد دچار پرت‌وپلا گویی شده‌اند.

اما برای ما که از زاویه‌ی منافع طبقه‌ی کارگر سخن می‌گوییم، بیش از هر چیز نتایج این فروپاشی اقتصادی بر زندگی کارگران اهمیت دارد و برای درک آن لازم است، با نگاهی مارکسیستی و نه با روش‌های ژورنالیستی سیاستمدارانی که در برکه‌های کوچک خود مشغول آب‌بازی هستند به موضوع بپردازیم. ببینیم و بازگو کنیم که شرایط کنونی اقتصادی نتیجه‌ی کدامین علت و یا عواملی می‌باشد، روند حرکتی آن چیست و طبقه‌ی کارگر برای رهایی از این فلاکت اقتصادی چه راه‌حلی برای‌اش امکان‌پذیر است. این وظیفه‌ی ماست. برای ورود به بحث، نخست نظری به کسری بودجه بیان‌داریم.

بودجه و نقش درآمدهای نفتی در آن

عبدالزاده نماینده مجلس روز چهارشنبه ۲۲ شهریور به خبرگزاری مهر گفت: "براساس گزارش معاون برنامه‌ریزی و راهبردی ریاست‌جمهوری، در جلسه غیرعلنی مجلس که برای بررسی بحران بازار ارز تشکیل شده بود، درآمد دولت در شش ماه اول امسال حدود ۱۰۰ هزار میلیارد تومان بوده است". این در حالی‌ست که براساس بودجه مصوب مجلس، درآمد دولت در سال ۹۱ که باید برابر هزینه‌های آن باشد ۵۶۶ هزار میلیارد تومان تعیین شده است. یعنی با گذشت نیمی از سال، درآمدهای دولت حتی کمتر از یک پنجم تحقق یافته است و این نشانگر کسری بودجه‌ی عظیمی‌ست که دولت در سال جاری با آن روبرو می‌باشد. برای روشن شدن علت این موضوع باید این نکته را نیز در نظر بگیریم که مبلغ کل درآمد دولت در سال ۹۱ از محل فروش (صادرات) نفت و فرآورده‌های نفتی ۶۱ هزار میلیارد تومان تعیین شده است. این رقم در بودجه سال ۹۰ به میزان ۵۷ هزار میلیارد تومان بود، سالی که درآمد ارزی دولت از فروش نفت به ۱۱۰ میلیارد دلار رسید که یک رکورد محسوب می‌گردد. این رقم در بودجه سال ۹۱ براساس هر بشکه ۸۵ دلار و نرخ دلار رسمی یعنی ۱۲۲۶ تومان تعیین گردیده و قرار

است که براساس مصوبات مجلس در قانون برنامه پنجم توسعه، ۲۰ درصد از درآمد ارزی نیز به صندوق توسعه ملی واریز گردد و بنابر این از دایره بودجه و البته در ظاهر از درآمدهای دولت خارج می‌گردد. ناگفته پیداست که درآمد دولت از محل درآمدهای نفتی طی این سال‌ها همواره بیش از مبلغی بوده که در بودجه در نظر گرفته شده است. اما برای سال جاری حتی اگر اعترافات باهنر نائب رئیس مجلس را که متوسط فروش نفت را یک میلیون بشکه اعلام کرده بود در نظر بگیریم، می‌بینیم که فروش همین میزان نفت نیز می‌تواند از نظر ارقام مربوط به بودجه مشکل چندان در این بخش ایجاد نکند. کافی‌ست که چهار عمل اصلی در حساب را بدانیم تا دریابیم که اگر حتی قیمت متوسط نفت صادراتی در این شش ماهه را با نرخ برابری دلار ۱۲۲۶ تومان در نظر بگیریم، مساله کسری بودجه با این موضوع قابل توضیح نیست، چه رسد به این که دولت دلار را ۲۶۰۰ تومان (همان‌طور که اکنون در بورس ارز عمل می‌کند) بفروشد.

تا آن‌جا که به کارگران و زحمتکشان مربوط است، بودجه هر سال براساس منافع طبقه‌ی حاکم تعیین می‌گردد، اول برای پاسخ‌گویی به هزینه‌ها و ریخت‌وپاش‌های وسیع دستگاه سرکوب و بوروکراسی و دوم برای تقسیم و تجدید تقسیم درآمدها در بین سرمایه‌داران. بودجه‌ی بخش‌هایی نیز که تا حدودی به عموم جامعه مربوط می‌شود مانند آموزش و پرورش و بهداشت هر سال به نسبت لاغرتر می‌شوند. در همین بودجه سال ۹۱ کل بودجه دو وزارتخانه‌ی فوق ۲۳ هزار میلیارد تومان است یعنی کمتر از ۴ درصد کل بودجه. در حالی که در همین بودجه مبلغ ۱۰ هزار میلیارد تومان یعنی بیش از کل بودجه وزارت بهداشت به "حوزه فرهنگ دینی" (به آخوندها) اختصاص داده شده است و این تنها یکی از پرداخت‌های دولت به دستگاه روحانیت می‌باشد. همچنین بخش بزرگی از بودجه به‌ویژه آن‌جا که به نیروهای امنیتی، نظامی و دستگاه‌های امنیتی ربط می‌یابد، برای مردم ناپیدا می‌ماند و هرگز کسی خارج از حاکمیت نمی‌فهمد که چه بر سر این پول‌های کلان می‌آید. همین‌طور سرنوشت بخش مهمی از درآمدهای نفتی نامعلوم است، درآمدهایی که در بودجه عموماً کمتر محاسبه می‌شوند و هیچ‌کس نمی‌داند چه بر سر این مازاد درآمدها می‌آید!!

اما چرا دولت ناتوان از تحقق درآمدهای پیش‌بینی شده است؟ اول این که هر سال دولت و مجلس درآمدهایی را در بودجه پیش‌بینی می‌کنند که هرگز قابل تحقق نیستند. برای نمونه یکی از آن‌ها درآمدهای مالیاتی است که همواره کمتر از میزان بودجه تحقق می‌یابد و هر سال در اعترافات عوامل دولت و مجلس شنیده می‌شود، اما باز برای سال بعد درآمدهای مالیاتی را بر روی کاغذ افزایش می‌دهند. تشدید بحران اقتصادی که به‌ویژه در پی حذف یارانه‌ها عمیق‌تر شد و با مواردی هم چون بحران سیاسی داخلی، تحریم‌های بین‌المللی و بحران اقتصادی جهانی بر دامنه‌ی آن افزوده گردید، دیگر علل مهم کاهش

شدید درآمدهای دولت می‌باشند. کار به جایی رسیده است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که همواره حامی سیاست‌های نئولیبرالی احمدی‌نژاد بوده‌اند، رشد اقتصادی سال جاری را منفی پیش‌بینی کرده‌اند. حال اگر درآمدهای دولت تحقق نیابد چه عواقبی خواهد داشت؟

دولت برای جبران کسری بودجه در وهله‌ی اول به چاپ اسکناس روی می‌آورد که نتیجه‌ی آن افزایش نقدینگی و در نهایت تورم خواهد بود. به‌گفته‌ی لاریجانی رئیس مجلس نقدینگی کشور از حدود ۶۵ هزار میلیارد تومان طی ۷ سال گذشته به ۳۹۵ هزار میلیارد تومان رسیده است. این در حالی‌ست که بنابر آمارهای دولتی کل دارایی‌های بانک مرکزی که شامل طلا، ذخایر ارزی، طلب از دولت و بانک‌ها و دیگر دارایی‌های فیزیکی می‌شود به نرخ امروز تنها ۸۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد. در اردیبهشت نیز رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس فاش ساخت که دولت بیش از پایان سال ۹۰ از بانک مرکزی خواسته بود تا معادل ریالی ۵۳ میلیارد دلار را به قیمت بازار آزاد به حساب دولت واریز کند که احتمالاً این مقدار دلار اصلاً جود نداشته است و این‌ها همه ریشه در کمبود بودجه دارد که دولت سعی می‌کند با این روش‌ها کسری بودجه را تامین نماید.

دومین کار دولت خواباندن کارهای عمرانی است، همان‌طور که باهنر نائب رئیس مجلس در روز اول مهر در نشست جامعه اسلامی مهندسين کاهش ۳۰ درصدی بودجه عمرانی (در اثر کسری بودجه و به بهانه‌ی کاهش درآمدهای نفتی) را اعلام کرد. کاهش فعالیت‌های عمرانی جدا از تأثیری که در افزایش بیکاری دارد، منجر به کاهش بازهم بیشتر فعالیت‌های اقتصادی و در نتیجه بدتر شدن بحران می‌شود. اقدام دیگر دولت، عدم پرداخت و یا کاهش در پرداخت حقوق کارمندان دولت به ویژه کارمندان جزء است که باز نتایج منفی بر اقتصاد به دنبال می‌آورد.

یکی از نتایج این سیاست‌ها به‌ویژه افزایش نقدینگی، کاهش ارزش پول ملی است. اما قبل از این‌که به مساله کسری بودجه و تأثیر آن در بحران اقتصادی کنونی و کاهش ارزش ریال بیشتر بپردازیم، برای درک بهتر موضوع ابتدا نگاهی خواهیم داشت به "پول" و نقش آن در مناسبات سرمایه‌داری و به طور خاص در ایران

پول

قبل از تسلط مناسبات سرمایه‌داری، پول به‌عنوان وسیله‌ای که مبادله کالا بین انسان‌ها را تسهیل می‌کرد بوجود آمد. فلزات گران‌بها همچون طلا و نقره از جمله اولین شکل‌های پول بودند. اما با تسلط مناسبات سرمایه‌داری بر نقش و اهمیت پول افزوده شد.

در آغاز، کالاهایی که از ارزش برابری برخوردار بودند با هم مبادله می‌شدند. سپس فلزات گران‌بها به عنوان واسطه‌ی مبادله این نقش را بدست آوردند. این فلزات از آن رو توانستند نقش پول را بازی کنند که مانند هر کالای دیگر، حامل ارزشی بودند که براساس "مدت کار لازم اجتماعی" تعیین می‌شد. به‌عبارت ساده‌تر ارزش کاری که در ۱۰۰ کیلوگرم گندم تجسم پیدا کرده بود برابر با ارزش کاری بود که برای مثال در ۵ سکه طلا وجود داشت. این گونه، فروشنده‌ی

بورژوازی ایران راه‌حلی برای بحران اقتصادی ندارد

۱۰۰ کیلوگرم گندم با فروش گندم خود صاحب ۵ سکه طلا می‌شد که به‌نوبه‌ی خود به عنوان خریدار با سکه طلا می‌توانست نیازهای مصرفی خود را برآورده سازد.

با گسترش بازرگانی در جهان نه تنها بر اهمیت طلا و نقره به عنوان پول برای مبادلات بازرگانی افزوده شد که شرایط برای بوجود آمدن اولین پول‌های کاغذی فراهم گردید. ابتدا پول‌های کاغذی توسط بانک‌ها و برای تسهیل مبادلات بوجود آمدند. با افزایش اهمیت پول‌های کاغذی، پول اعتباری نیز شکل گرفت. در این دوران فلزات گران‌بها همچون طلا به‌عنوان پشتوانه‌ی پول‌های کاغذی محسوب می‌شدند و هر آینه صاحب آن‌ها می‌توانست با مراجعه به بانک، آن را به سکه‌ی طلا تبدیل کند.

پس از مدتی دولت‌ها حق انحصاری انتشار اسکناس را در دستان خود گرفتند و خزانه‌ی دولتی به پشتوانه‌ی پول کاغذی تبدیل گردید. در این میان پول کاغذی کشورهایی که از قدرت اقتصادی بیشتری برخوردار بودند، در سطح جهانی نیز ارزش مبادله پیدا کردند. ابعاد و وسعت مبادله بازرگانی در حدی پیش رفت که دیگر امکان نداشت با پول همه جا خرید کرد و پول اعتباری و مبادلات بین بانکی نیز گسترش یافتند.

تسلط امپریالیسم آمریکا و نقشی که این کشور پس از جنگ جهانی دوم در اقتصاد جهانی برعهده گرفت، نظم نوین مالی را می‌طلبد و قرارداد "برتون وودز" نتیجه‌ی این شرایط بود که رابطه‌ی معینی بین دلار آمریکا و طلا برقرار شد و بدین ترتیب در مبادلات تجاری دلار به‌عنوان پول جهانی جای خود را باز کرد، امری که به‌نوبه‌ی خود به تداوم موقعیت برتر اقتصادی آمریکا کمک شایانی کرد. در ابتدا هر اونس طلا برابر با ۳۵ دلار تعیین گردید و دولت آمریکا متعهد شد تا در برابر دلار به متقاضیان به همان میزان طلا بفروشد. در پایان جنگ جهانی دوم حدود ۷۰ درصد ذخیره‌ی طلای جهان (به غیر از شوروی و کشورهایی که در اقمار آن بودند) در آمریکا بود. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز دو محصول کنفرانس برتون وودز بودند که در راستای نظم نوین مالی تاسیس شدند و آمریکا نقش اصلی را در هر دو این ارگان‌ها عهده‌دار بود. در پی بحران‌های مالی دهه‌ی ۷۰ نرخ برابری دلار با طلا شناور گردید و قرارداد "برتون وودز" به فراموشی سپرده شد. از سوی دیگر پس از جنگ جهانی دوم تا دهه‌ی ۷۰ رشد اقتصادی کشورهای امپریالیستی اروپایی و ژاپن منجر به برجسته‌تر شدن جایگاه این کشورها در برابر آمریکا در اقتصاد جهانی نیز شده بود.

اگر چه در دهه‌ی ۷۰ رابطه‌ی دلار با طلا شناور گردید، اما طلا و به عبارتی دقیق‌تر خزانه‌ی دولتی به‌عنوان پشتوانه‌ی اسکناس در تمام کشورها باقی ماند. حال برای مثال تصور کنیم که پشتوانه‌ی هر ۱۰۰۰ دلار یک اونس طلا است. اگر هزار دلار دیگر اسکناس بدون افزایش ذخیره‌ی طلا به بازار سرازیر شود، آن‌گاه

پشتوانه‌ی هر ۲۰۰۰ دلار یک اونس طلا خواهد بود. در این‌جا ارزش طلا تغییری نیافته چرا که طلا همان طور که در ابتدا توضیح داده شد مانند هر کالای دیگر تجسم مقدار معینی از کار انجام گرفته است. بنابر این ارزش طلا تغییری نکرده است، اتفاقی که افتاده کاهش ۵۰ درصدی ارزش دلار (پول کاغذی) است. این اتفاقی‌ست که در صورت تزریق اسکناس برای تامین کسری بودجه برای پول ملی می‌افتد.

حال یک نکته‌ی مهم دیگر نیز می‌ماند. یکی از کارکردهای پول در جامعه‌ی سرمایه‌داری، پول به‌عنوان وسیله گردش است. برای این منظور لازم است تناسبی بین پول یا به‌عبارتی دیگر میزان نقدینگی با کالاهای موجود در بازار وجود داشته باشد. اگر میزان نقدینگی کمتر از کالا باشد، نتیجه‌ی آن ارزان شدن کالا و اگر میزان نقدینگی بیشتر از کالا باشد، نتیجه‌ی آن گران شدن کالا است. در سال ۵۳ و با گران شدن نفت و بالا رفتن درآمد دولت وقت از صادرات نفت، دولت دلارهای نفتی را به‌صورت ریال در بازار تزریق کرد که منجر به تورم شد، اما به دلیل بالا رفتن دستمزدها، بالا رفتن تورم تأثیری در پایین آمدن سطح معیشت مردم نگذاشت. در دوره‌ی جنگ ما با شکل دیگری از این موضوع روبرو بودیم، در آن دوران دولت به دلیل کمبود منابع مالی و هزینه‌های بالای جنگ دست به انتشار اسکناس می‌زد، اما متناسب با بالا رفتن نقدینگی، کالا وجود نداشت و کمبود کالا یکی از معضلات آن دوران بود. در نتیجه تورم افزایش یافت که حتی به مرز ۳۰ درصد رسید. افزایش نقدینگی در دولت احمدی‌نژاد نیز به‌ویژه با تزریق دلارهای حاصل از فروش نفت به شکل کم‌سابقه‌ای تکرار شد، اما در این دولت، تولید هرگز نتوانست همپای رشد نقدینگی رشد کند که نتیجه‌ی آن تورمی است که شاهد آن هستیم، از سوی دیگر به دلیل افزایش ناچیز دستمزدهای اسمی و در واقع کاهش واقعی دستمزدها، افزایش تورم منجر به تشدید فقر در میان پایینی‌ها و افزایش شدید فاصله‌ی طبقاتی گردید. به‌گونه‌ای که هیچ وقت فاصله‌ی طبقاتی در ایران به این اندازه بزرگ نبوده است.

البته کشورهای هسند که در مقاطعی ارزش پول ملی را کاهش می‌دهند بدون این‌که دستمزدها افزایش یا افزایش چندانی یابد. این اتفاق زمانی می‌افتد که سرمایه‌داران این کشورها در رقابت با سرمایه‌داران کشورهای دیگر می‌خواهند قیمت تولید شده‌ی کالا را پایین بیاورند. پایین آمدن ارزش پول ملی به سرمایه‌داران در ازای کاهش هزینه‌های تولید از جمله دستمزدهای واقعی کارگران این امکان را می‌دهد تا کالاهای خود را با شرایط بهتری صادر کنند، هم از نظر رقابت با دیگر سرمایه‌داران و هم کسب سود بیشتر. این اتفاقی‌ست که در برخی از کشورهای در حال توسعه که اقتصاد آنها متکی به صادرات کالاهای ساخته شده است، می‌افتد. کشورهایی همچون ترکیه و برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی و آمریکای جنوبی از این نمونه هستند. بعد از جنگ جهانی دوم این اتفاق همچنین در کشورهای اروپایی و ژاپن نیز افتاد. اما کاهش ارزش پول در ایران درست مسیر عکس را طی می‌کند، به‌گونه‌ای که همپای کاهش ارزش پول، اقتصاد نیز دچار بحرانی عمیق‌تر می‌گردد. برای روشن‌تر شدن این موضوع به نفت و تأثیر رانت

نفتی نگاهی دقیق‌تر می‌اندازیم.

نقش نفت در اقتصاد ایران

در ایران، دولت انحصار بهره‌برداری از نفت خام را برعهده دارد. بهره‌برداری از نفت خام البته درآمد سرشاری را عاید دولت می‌کند که بسیار بالاتر از نرخ سود متوسط در جامعه است، درآمد ویژه‌ای که ریشه در بهره مالکانه دارد. مارکس می‌نویسد: "نیروی تولید (سرمایه ثابت) فقط از آن رو دارای ارزش و ارزش بخش است، که خود تولید شده [کار قبلی]، یا کمیت معینی از زمان کار عینیت یافته است. اما عوامل طبیعت نظیر آب، زمین، معادن و غیره را هم داریم که به تملک درآمده‌اند، در نتیجه دارای ارزش مبادله‌ای‌اند و بنابر این به صورت ارزش در محاسبه هزینه‌های تولید وارد می‌شوند... در صنایع استخراجی [که از مواد موجود در طبیعت بهره‌برداری می‌کنند] نظیر ماهی‌گیری و معدن، کار صرفاً عبارتست از غلبه بر موانعی که بر سر راه کسب و تصاحب فرآورده‌های خام یا فرآورده‌های ابتدایی وجود دارند. اینجا دیگر ماده خامی برای استفاده در تولید وجود ندارد بلکه هدف بیشتر عبارتست از تصاحب فرآورده خام موجود" (گروندریسه جلد دوم - ص ۲۸۳ ترجمه فارسی - انتشارات آگاه)

حال دولت به عنوان یک دولت حافظ مناسبات سرمایه‌داری، این سود را به‌گونه‌ای به جامعه تزریق می‌کند که تمام و کمال به جیب سرمایه‌داران به‌ویژه حلقه اطرافیان دولت سرازیر گردد. اما چگونه؟ ابزار اصلی دولت در این رابطه بودجه است. براساس بودجه، دولت بخشی از هزینه‌های خود را از فروش نفت پاسخ می‌دهد. دولت ارز را به سرمایه‌داران برای واردات کالا بفروش می‌رساند اما بهای این ارز چه میزان است؟ به‌ویژه تا سال گذشته این بحث بین اقتصاددانان بورژوا نزدیک به حکومت بوده است که دولت به صورت تصنعی مانع بالا رفتن نرخ رسمی و واقعی دلار است. این به چه معناست؟ دولت با فروش دلار به قیمتی بسیار پایین‌تر، در واقع بخشی از سود حاصل از فروش نفت را به سرمایه‌داران واگذار می‌کند. "علی پاکزاد" در روز ۲۳ خرداد در سایت "خبر آنلاین" که وابسته به محافل حکومتی است، رانته را که تنها از ما به تفاوت ارز دولتی و ارز بازار آزاد در سال ۹۰ نصیب سرمایه‌داران شده است، ۲۵ هزار میلیارد تومان برآورد کرده است. حال بگذاریم از رانته که بابت انحصار در واردات برخی از کالاها و یا تعرفه‌های گمرکی پایین نصیب این سرمایه‌داران می‌شود که این‌ها نیز در واقع نوعی رانت دولتی و استفاده از قدرت هستند.

اما این تازه یک بخش ماجراست. پولی (سودی) که از فروش دلار به نرخ دولتی و غیره نصیب دولت می‌گردد نیز وارد زنجیره‌ی بودجه می‌شود تا به‌نوبه‌ی خود این مبلغ نیز در جریان گردش به اشکال مستقیم و غیرمستقیم بین سرمایه‌داران بخش‌های گوناگون تقسیم شود (برای آگاهی بیشتر به مقاله "بودجه، ابزاری در خدمت منافع طبقه سرمایه‌دار و علیه کارگران و زحمتکشان" کار شماره ۶۲۲ مراجعه شود). در واقع حکومت اسلامی سود سرشار از منابع نفتی را که متعلق به مردم ایران و حاصل کار کارگران صنعت

طومار اعتراضی و تاکتیک صحیح مارکسیستی

افزایش سرسام‌آور قیمت انواع کالاها و خدمات، چنین قید کرده است که این افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها به‌ویژه در طول یکسال گذشته، در حالی صورت گرفته است که میانگین دستمزد کارگران در این مدت (سال ۹۰ و ۹۱) فقط ۱۳ درصد افزایش پیدا کرده و متوسط دریافتی ماهانه میلیون‌ها کارگر، بین ۳۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان بوده است. نامه پس از اشاره به این واقعیت‌های دردناکی که بر کارگران ایران تحمیل شده است چنین می‌نویسد "ما در نامه قبلی خود بر این مسئله انگشت گذاشتیم و بر این حقیقت غیرقابل انکار تأکید کردیم که چنین دستمزدی به‌ویژه در مراکز استان‌ها کفاف اجاره بهای حقیرترین منزل مسکونی را نیز نمی‌دهد. آنوقت و تحت چنین شرایطی شما به عنوان وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی [تأکید از نویسندگان نامه است] و به عنوان ارگانی که حق تعیین قیمت فروش نیروی کارمان را از ما کارگران سلب کرده‌اید و تعیین حداقل دستمزد را در اختیار وزارتخانه خود قرار داده‌اید، نه تنها صدایان در نیامده بلکه حتی زحمت پاسخگویی به خواست کتبی و امضا شده هزاران کارگر را نیز به خود نداده‌اید. طوری که به‌نظر می‌آید وزارتخانه شما هیچ ربطی به کارگران [تأکید از ماست] و زندگی و معیشت آنان ندارد". نویسندگان نامه در ادامه این عبارات که تا حدودی نحوه نگاه و انتظارشان از وزارت کار و رئیس آن را منعکس می‌سازد، به بدتر شدن وضعیت کارگران در طول سه ماهی که از اولین نامه و تحویل طومار اعتراضی در ۲۷ خرداد ۹۱ گذشته است، اشاره نموده و به ذکر این واقعیت پرداخته‌اند که در طی این مدت، علاوه بر افزایش قیمت‌ها و تشدید فشارهایی که از این ناحیه بر کارگران وارد شده است، کارفرمایان در ده‌ها کارخانه، حتی ناهار و مزایای شغلی کارگران از قبیل پاداش، بهره‌وری کار و امثال آن را نیز قطع کرده‌اند. و سرانجام با اشاره به این واقعیت که فاصله بین درآمدها و هزینه‌های جاری زندگی به مرز فاجعه‌باری رسیده و هستی و حیات خانواده‌های کارگری را در معرض نابودی قرار داده است، چنین می‌نویسد "لذا ما با تأکید و اصرار بر افزایش عاجل و فوری حداقل دستمزد در شش ماهه باقی مانده سال، ده هزار امضای دیگر را در اعتراض به سطح دستمزد‌ها و دیگر شرایط کار و زیست کارگران تحویل شما می‌دهیم و بار دیگر بر تأمین خواست‌های میلیون‌ها کارگر که در طومار اعتراضی بر آن صحنه گذاشته شده پای می‌فشاریم".

مضمون نامه کوتاه "هماهنگ کنندگان" اعتراض به حداقل دستمزد‌ها و تهیه کنندگان طومار اعتراضی، تا آنجا که به وضعیت بسیار سخت معیشتی کارگران و ناچیز بودن و ناکافی بودن دستمزد‌ها در برابر هزینه‌ها و نیز فشارها و دشواری‌های بی‌شماری که از ناحیه تورم و گرانی و شرایط وخیم کار و زیست بر کارگران تحمیل گشته است، بازتاب دهنده واقعی فشارهای کشنده اقتصادی و معیشتی بر توده کارگران در سراسر کشور است و گویای این واقعیت است که

این مجموعه فشارها از حدود تحمل کارگران فراتر رفته است، لذا کارگران سراسر ایران خواستار افزایش دستمزد‌ها، بهبود شرایط کار و تغییر وضعیت موجود هستند. نامه اعتراضی اما در آنجا که می‌تواند دامن زنده انتظارات بیپوده از وزارت کار و رئیس آن باشد، تهی از هرگونه واقعیت است.

نامه نویسی و طومار اعتراضی اگرچه یکی از اشکال مبارزه و اعتراض کارگران است و کارگرانی که تحت شدیدترین فشارهای اقتصادی و معیشتی هستند، بدبختی است که از هر شکل مبارزه ولو کم‌اثرترین شیوه‌ها و اشکال مبارزه، برای بهبود شرایط کار و زندگی خود از آن استفاده کنند، با این همه، تجربه نشان داده است که طومار اعتراضی ولو با ده یا بیست هزار امضا به مقامات و مسئولین و نهادهای دولتی، که خود نه فقط در جریان مشکلات کارگران و حقایق از این دست که دستمزد‌های ماهانه کارگری هزینه حتی ده روز یک خانوار کارگری را هم تأمین نمی‌کند و کفاف اجاره بهای حقیرترین منزل مسکونی را نمی‌دهد، هستند، بلکه با اجرای سیاست‌های اقتصادی ضد کارگری، کارگران را به روز سیاه و فقر مطلق نشانده‌اند تا سرمایه‌داران را فریبتر سازند، نه فقط دردی از کارگران را درمان نخواهد کرد، بلکه می‌تواند انرژی مبارزاتی کارگران را نیز زائل ساخته و به هرز ببرد. نمونه زنده و نزدیک، نامه اعتراضی مشابهی است که در ۲۷ خرداد و با ده هزار امضا تهیه و به وزارت ارسال شد. اما همانطور که "هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی به سطح دستمزد‌ها و دیگر شرایط کار و زیست کارگران" در نامه اخیر خود نیز به آن اشاره کرده‌اند، پس از سپری شدن بیش از سه ماه از تاریخ ارسال آن، نه فقط هیچ پاسخی به طومار اعتراضی هزارن کارگر داده نشد و هیچ بهبودی در وضعیت کار و زیست کارگران ایجاد نشد و حتی یک ریال به دستمزد کارگران اضافه نشد، بلکه در اثر تورم و گرانی شدید و افسار گسیخته کالاها و خدمات که نتیجه سیاست‌های اقتصادی دولت و نظام حاکم است، دستمزد‌های واقعی کارگران باز هم با کاهش بیشتری روبرو گردید و قدرت خرید کارگران در ظرف همین مدت، دست کم پنجاه درصد کاهش یافت.

این تجربه نزدیک که تأکیدی بر تمام تجارب پیشین است، نشان‌دهنده آن است که طومار اعتراضی به سطح دستمزد‌ها، به خودی خود موجب افزایش دستمزد‌ها نخواهد شد و در این زمینه چیزی به کارگران نخواهد داد، مگر آنکه این ابتکار عمل بخواد و یا بتواند تحرک و تکانی را در میان کارگران ایجاد کند و با سازمان دهد و طومار اعتراضی را، زمینه اشکال اعتراضی مؤثرتری ساخته و آن را تدارک ببیند! خارج از این باشد، طومار اعتراضی ولو با هزاران امضا، مستقل از آنکه انعکاس نسبتاً محدودی داشته باشد مانند طومار اعتراضی ۲۷ خرداد و یا تحت شرایط معینی انعکاس وسیعتری پیدا کند مانند طومار اعتراضی اخیر، و

صرف‌نظر از نقش مخرب تشکلهای رژیم و اینکه تا چه حد در آن مداخله کرده باشند و تا چه حد بخواهند بر این حرکت سوار شوند یا نشوند، در هر حال اما از این طریق چیزی عاید کارگران نخواهد شد. و نه فقط این، بلکه اتکاء صرف بر این شکل مبارزه و اصرار بر تکرار آن می‌تواند، به سرخوردگی، سرگردانی و فرسودگی کارگران نیز بیانجامد. به ویژه اگر که این اقدام با عدم آگاهی رسانی پیرامون کم‌تأثیری و بی‌اثری این تاکتیک و شکل مبارزه و عدم تلاش و آگاهی رسانی برای سازماندهی اشکال مؤثرتر مبارزه مانند تجمعات اعتراضی، اعتصاب و نظیر آن همراه گردد!

ناگفته روشن است که کارگران پیشرو، هیچگونه توهمی نسبت به ارگان‌ها، نهادها و مسئولین دولتی امثال وزیر کار و یا نهاد به اصطلاح رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری و یا نمایندگان مجلس ارتجاع ندارند. هیچ زمانی قرار نبوده و قرار نیست که وزیر سرمایه‌داران، از اینکه فشارهای کمرشکن اقتصادی و معیشتی بر گرده کارگران روز به روز افزایش یافته است و از اینکه دستمزد‌های کارگری حتی کفاف اجاره مسکن را نمی‌دهد، و از اینکه کارگران و خانواده‌های کارگری هر روز به فقر و گرسنگی و فلاکت بیشتری سوق داده شده‌اند، "صدایش در بیاید!" و یا فرمان توقف این روند را صادر کند. وزیر کار و وزارتخانه او مانند سایر وزارتخانه‌ها، اجزاء دولت، سیاست‌گذار و مجری سیاست‌های طبقه حاکماند. آن‌ها خود، دولت‌اند. دولتی که وظیفه اصلی‌اش سازماندهی استثمار کارگران و حفظ منافع سرمایه‌داران است. ربط و ارتباط وزارت کار شیخ‌الاسلامی، با کارگران، زندگی و معیشت خانواده‌های کارگری نیز در همین حد است و بس! و هیچ انتظار دیگر هم از آن نیست و نباید باشد.

بنابراین، تهیه و ارسال طومار اعتراضی با ده هزار امضا، اگرچه بار دیگر نگاه‌ها را در مقیاس نسبتاً وسیعی متوجه کارگران و وضعیت سخت و مشقت‌بار کارگران ساخت و انعکاس نسبتاً خوبی یافت، اما انعکاس وسیع این حرکت را نباید به وسیله‌ای برای اصرار بر تداوم این شکل مبارزه که حاصلی ندارد تبدیل کرد، بلکه باید آنچنان شیوه‌ها و اشکالی از مبارزه کارگری را سازمان داد که سرمایه‌داران و دولت حامی آن‌ها وادار به پذیرش خواست کارگران و خواست افزایش دستمزد شوند. لذا تداوم درست اقدام اعتراضی کنونی، تهیه طومار سوم و چهارم نیست. تداوم اقدام اعتراضی کنونی زمانی جای درست خود را پیدا می‌کند که از دل آن سازماندهی اعتصابات و تجمعات اعتراضی سراسری بیرون آید و خود به ابزار و زمینه‌ای برای سازماندهی چنین اعتصابات و تجمعاتی تبدیل گردد و کم‌نیستند نمونه‌هایی که کارگران با اتحاد خود و با اتخاذ شیوه‌ها و اشکال مؤثر اعتراض و مبارزه، توانسته‌اند مطالبات خود را بر سرمایه‌داران و رژیم آن‌ها تحمیل کنند.

معنای این سخنان به‌هیچوجه بی‌ارزش قلمداد نمودن تلاش و زحمت چند ماهه فعالان مستقل کارگری که توانسته‌اند این نامه‌ها و طومارهای اعتراضی با امضای ۲۰ هزار کارگر را تهیه و هماهنگ سازند و نیز رد طومار نویسی به عنوان

مرحله تعیین کننده در نزاع جناح‌ها

احمدی‌نژاد در این مصاحبه، پس از برخورد با مجلس، قوه قضاییه، صدا و سیما، و برخی دیگر از نهادها و ارگان‌های جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران را نیز بی نصیب نگذاشت و موضع‌گیری فرمانده سپاه را بر سر مسئله جنگ مورد حمله قرار داد و آن را به نفع دشمن دانست. چند روز پیش از این جنگ و جدال‌های درونی، فرمانده سپاه پاسداران، یک مصاحبه مطبوعاتی برپا کرد و اعلام نمود که وقوع جنگ قطعی‌ست، فقط زمان‌اش مانده است. کسی هم نفهمید که هدف از این اظهار نظر و موضع‌گیری چیست؟ به رغم این که این موضع‌گیری چیزی جز یک ماجراجویی نبود، اما رسانه‌های رژیم با سکوت از کنار آن گذشتند، چون می‌دانند که اعلام یک چنین موضعی از سوی فرمانده سپاه پاسداران، بدون هماهنگی با خامنه‌ای که رئیس اوست، بعید به نظر می‌رسد.

احمدی‌نژاد، اما این اظهار نظر را خدمت به دشمن خواند و گفت: "کسانی که در داخل کشور اظهار نظر می‌کنند باید مواظب باشند تا خواسته دشمن تأمین نشود. هر روز ممکن است که دشمن ماجراجویی کند. اما این که بگوییم حمله دشمن قطعی‌ست، درست نیست، چرا که این مسئله به نفع دشمن است." وی بار دیگر در این مصاحبه، موضع آشتی‌جویانه خود را در قبال دولت آمریکا تکرار کرد و موضع‌گیری مشاور و نماینده خامنه‌ای را در مسایل بین‌المللی اظهار نظر شخصی خواند. او پس از آن که با همه ارگان‌ها و گروه‌های رقیب تسویه حساب کرد، این مصاحبه را با تهدید به استعفا خاتمه داد و گفت: "اگر خیلی حضور ما برایتان سخت است، ما یک خط می‌نویسیم و خداحافظ!"

واکنش گروه‌های رقیب به این مصاحبه شدید بود و هریک خشم خود را به نحوی ابراز داشتند. تا جایی که یکی از سران گروه‌های رقیب در مجلس، در واکنش به تهدید استعفا، عواقب وخیمی را به وی یادآور شد. نادران گفت: "آقای احمدی‌نژاد باید به خاطر داشته باشد که در وضعیت خطرناک اقتصادی، کسی از ایشان خداحافظی یک خطی را قبول نمی‌کند و با صد برگ ندامت‌نامه نوشتن حساب اشتباهات خطرناک ایشان پاک نخواهد شد." او به طور ضمنی به احمدی‌نژاد هشدار می‌دهد که بدان با این "اشتباهات خطرناک" فردای استعفا به جرم خرابکاری و اخلال در نظام اقتصادی، محاکمه در انتظارت هست و دیگر اظهار ندامت هم کارساز نخواهد بود.

رقیبی احمدی‌نژاد، اما به مصاحبه و تهدید اکتفا نکردند و اقدامات جدی‌تری را علیه وی سازمان دادند. اعتصاب بازاریان تهران یکی از این اقدامات بود. پوشیده نیست که تجار و کسبه در ایران یکی از پایگاه‌های مهم جمهوری اسلامی بوده و هستند. آن‌ها ممکن است بنا به منافع خود

با این یا آن جناح جمهوری اسلامی مخالف باشند، اما هرگز با جمهوری اسلامی مخالفتی نداشته و ندارند. گروه‌هایی از این بازاریان به علت وضعیت وخیم اقتصادی، سیاست‌های مالیاتی و گمرکی دولت، یا سیاست‌های مالی و ارزی دولت و غیره با احمدی‌نژاد و کابینه او اختلافاتی داشته و دارند. گروه‌های رقیب احمدی‌نژاد امثال عسکراولادی‌ها که رهبری تشکل‌های صنفی بازاریان را در دست دارند، کوشیدند از این اهرم نیز علیه احمدی‌نژاد و حمله به او استفاده کنند. لذا یک روز پس از این کنفرانس مطبوعاتی، اعتصاب بازاریان تهران انجام گرفت. گرچه در این روز گروهی از توده‌های مردمی که زیر فشارهای متعدد رژیم، به ویژه فشارهای اقتصادی قرار دارند، با بهره‌گیری از شکاف‌های هزاران نفر در تهران به این تظاهرات پیوستند که چندین ساعت در مناطق مرکزی شهر ادامه یافت، اما سرکوب و پراکنده شدند. در هر حال این اعتراض مستقل مردم، نافی این مسئله نبود که اعتصاب بازاریان تهران، بر سر تسویه حساب جناح‌های رژیم برپا گردید و پشت سر این اعتصاب جناح رقیب احمدی‌نژاد قرار داشت. این اعتصاب عملاً همان روز پایان یافت، اما درگیری جناح‌ها با شدت و حدت همچنان ادامه دارد.

اکنون به نظر می‌رسد که با نزدیک شدن به پایان دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، مرحله تعیین‌کننده و نهایی در نزاع میان دار و دسته احمدی‌نژاد و دار و دسته‌های رقیب به رهبری خامنه‌ای فرا رسیده است. احمدی‌نژاد به رغم این که دیگر قدرت چندانی ندارد و خطر جدی برای خامنه‌ای و گروه‌های رقیب نیست، اما برای جمهوری اسلامی به یک معضل تبدیل شده است. معضل در این است که در این چند ماه باقی‌مانده دوره ریاست جمهوری‌اش نه می‌تواند او را برکنار کنند و نه قادرند او را تحت کنترل نگه دارند.

برکناری او از دو جهت داخلی و خارجی به زیان خامنه‌ای و کلاً جمهوری اسلامی‌ست. از نظر بازتاب خارجی و بین‌المللی آن، این برکناری یک رسوایی و بی‌اعتباری سیاسی دیگری برای رژیم است و بی‌ثباتی آن را بیش‌تر نشان می‌دهد. این واقعیت هم به جای خود باقی‌ست که عوام‌فریبی‌های او در بخش‌هایی از توده‌های ناآگاه منطقه تأثیر داشته و طرفدارانی هرچند محدود برای خود دارد. آنها جمهوری اسلامی را از طریق احمدی‌نژاد می‌شناسند. اما معضل جدی‌تر جمهوری اسلامی، در داخل است.

احمدی‌نژاد که به عنوان فردی گمنام، تنها با حمایت خامنه‌ای و جناح موسوم به اصول‌گرا به قدرت رسید، در طول نزدیک به ۸ سال که در رأس دستگاه اجرایی رژیم قرار دارد، توانست با کنار زدن جناح موسوم به اصلاح‌طلب قدرت بیش‌تری در جمهوری اسلامی به دست آورد و خود را به صورت یک جناح مستقل از اصول‌گرایان در مقابل آن‌ها سازمان دهد. او با تکیه بر عوام‌فریبی‌های ویژه خود و درآمدهای

کلان نفت توانست در میان بخشی از توده‌های ناآگاه مردم توهم‌پراکنی کند و گروه‌هایی از این مردم را به ویژه در روستاها و شهرستان‌های عقب‌مانده‌تر ایران به طرفداران خود تبدیل نماید. او تاجایی قدرت گرفت که در مرحله‌ای به مقابله با خامنه‌ای نیز برخاست. گرچه از آن پس با اشاره خامنه‌ای، اقدامات متعددی برای محدود کردن حیطه قدرت و نفوذ او در دستگاه دولتی انجام گرفت، اما نگرانی خامنه‌ای و گروه‌های رقیب وی از میان نرفت. اگر او را برکنار می‌کردند، این توده طرفدار وی نیز به مخالفین جمهوری اسلامی تبدیل می‌شدند. لذا، برنامه حذف تدریجی او را با حذف تدریجی افراد مؤثر و قدرتمند طرفدار وی در دستگاه اجرایی در دستور کار قرار دادند. انجام این کار نیز در جمهوری اسلامی دشوار نیست. چرا که تمام سران و مقامات جمهوری اسلامی پرونده‌های علنی نشده‌ای دارند که به حسب اوضاع و کشمکش و نزاع جناح‌ها در دستور کار قرار می‌گیرند. حتا اگر چیزی هم وجود نداشته باشد، پرونده‌سازی برای تسویه حساب در جمهوری اسلامی کاری بسیار سهل و ساده است. به عنوان نمونه دستگیری و محکومیت همین مشاور مطبوعاتی احمدی‌نژاد خیلی صاف و ساده به اتهام توهین به خامنه‌ای و نشر مقاله‌ای در مورد سرمنشأ چادر سیاه صورت گرفت. اما پیش‌تر این سیاست بدون تنش و درگیری‌های حاد نبوده است. نه فقط احمدی‌نژاد کنترل ناپذیر باقی مانده است، بلکه چنین به نظر می‌رسد که قصد کنار رفتن بی سر و صدا را ندارد.

از همین‌روست که هر چه به پایان دوره ریاست جمهوری‌اش نزدیک می‌شود، بیش‌تر به افزایش درگیری‌ها تمایل نشان می‌دهد. فردی که در تمام سیاست‌ها و سرکوب‌گری‌های جمهوری اسلامی نقش داشته و متحد دیگر جناح‌های هیئت حاکمه در پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی رژیم بوده است، اکنون به هر مناسبتی سعی می‌کند خود را تافته جدا بافته‌ای از دیگر سران، مقامات و جناح‌های جمهوری اسلامی نشان دهد. اما نمی‌تواند عوام‌فریبی خود را به این شکل پیش برد، مگر آن که مستقیم و غیر مستقیم، مواضع جمهوری اسلامی را که خود پیش‌برنده آن بوده است، زیر سؤال ببرد و ارگان‌ها و نهادهای دیگر رژیم را مورد حمله قرار دهد. آنچه که وی در کنفرانس مطبوعاتی خود بر زبان آورد، در خدمت این سیاست است.

اما ناگفته روشن است که این اقدامات احمدی‌نژاد تضادهای درونی رژیم را تشدید می‌کند و به افزایش درگیری‌ها در چند ماه باقی مانده به پایان دوره ریاست جمهوری‌اش خواهد انجامید.

این تشدید تضادها و درگیری‌های درونی رژیم که گاه می‌تواند بحران‌های سیاسی شدیدی را در پی داشته باشد، این امکان را بیش‌تر فراهم خواهد آورد که خشم و ناراضی‌تانی توده‌های مردمی که خواهان برافتادن نظم موجود هستند، از درون این شکاف زبانه بکشند و به حیات جمهوری اسلامی در ایران پایان دهد.

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

بورژوازی ایران راه‌حلی برای بحران اقتصادی ندارد

کمک های مالی

۵۰ دلار	کانادا
۱۰ دلار	لاکوم
۲۰ دلار	نرگس
۱۰۰ دلار	نفسه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۲
۳۰ دلار	فریبرز ۱۹
۱۰۰۰ دلار	بدون کد
سوئیس	
۳۰ فرانک	علی اکبر صفائی فراهانی
۳۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	امیر پرویز پویان
۵۰ فرانک	حمید اشرف
۶۰ فرانک	سعید سلطانپور
ایران	
۵۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۵۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۱۰۰۰۰	رفیق بیژن جزنی
	تومان
هلند	
۱۶۰ یورو	هوادران سازمان- هلند
دانمارک	
۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمسا
آلمان	
۲۵ یورو	هاشم عادل
۲۵ یورو	کریم ممقانی
فرانسه	
۱۴۰۰ یورو	اومانیه
۵۰ یورو	زهره
۵۰ یورو	شینو
۳۰۰ یورو	کارون غرب
سوئد	
۵۰ یورو	احمد سوئد
۵۰ یورو	احمد سوئد
دانمارک	
۲۰۰ کرون	کولنتای
آمریکا	
۳۷۴ دلار	بدون کد

نفت است، در خدمت منافع آن‌ها به‌کار نگرفته و این پول همواره به جیب سرمایه‌داران و به‌ویژه حلقه‌های درون و یا نزدیک به حاکمیت سرازیر شده است. حتا فراتر! نه تنها سود حاصل به جیب کارگران و زحمتکشان نفت و منفعتی برای آن‌ها نداشت که حاصل آن فقر بیشتر آن‌ها شد. چرا که سرازیر شدن این پول‌ها به جامعه، همان‌طور که در بالا توضیح داده شد منجر به از بین رفتن هر چه بیشتر تعادل بین حجم نقدینگی و کالای موجود شده و به تورم دامن زد. تورمی که حاصل آن برای کارگران و زحمتکشان فقر بیشتر را در اثر کاهش دستمزدهای واقعی آن‌ها بدنبال آورد.

رابطه رکود اقتصادی، افزایش نقدینگی و ارزش پول

همان‌طور که پیشتر توضیح داده شد، اقتصاد ایران در بحران عمیقی بسر می‌برد. در این شرایط تزریق نقدینگی در اثر کسری بودجه، نه تنها رکود اقتصادی را تشدید می‌کند که تورم و کاهش ارزش پول را بدنبال می‌آورد. از زمستان سال ۸۹ و با آغاز طرح حذف یارانه‌ها همان‌طور که ما بارها در نشریه کار توضیح دادیم - و برخلاف آنچه که مقامات حکومت تبلیغ می‌کردند - بحران اقتصادی تشدید گردید. وخیم‌تر شدن وضعیت اقتصادی و در کنار آن افزایش هزینه‌های دستگاه‌های امنیتی، سرکوب و مذهبی و نیز هزینه‌های نظامی که نتیجه‌ی رقابت تسلیحاتی در منطقه خاورمیانه است، منجر به حجیم‌تر شدن کسری بودجه و در نهایت افزایش نقدینگی گردید که به نوبه‌ی خود باز تورم و رکود را افزایش داد و این چرخه‌ایست که مدام در حال تکرار شدن است و البته در هر دور رکود عمیق‌تر و تورم شدیدتر می‌گردد. برای همین است که کسری بودجه‌ی امسال براساس اعترافات خودشان به رقم بی‌سابقه‌ای خواهد رسید. در این وضعیت است که با هیچ چیزی نمی‌توان مانع کاهش ارزش پول شد و همه بدنبال آن می‌روند تا پول کاغذی را که اکنون نقش خود را به عنوان وسیله‌ی پس‌انداز نیز از دست داده است، با کالاهای دیگری که امکان حفظ قدرت خرید و به بیان دقیق‌تر ارزش خود را دارند تعویض نمایند. هجوم پس‌اندازهای ریالی به بازار سکه و ارزهای خارجی دلیلی جز این ندارد و تا وقتی که این روال ادامه دارد با هیچ چیزی نمی‌توان جلوی آن را گرفت. کافی‌ست تا تصور کنیم که در سال ۸۴ قیمت دلار آزاد ۹۰۰ تومان بود و بهای هر عدد سکه طلا تنها ۹۶ هزار تومان. در این مدت دلار به بالای سه هزار تومان رسید و سکه یک میلیون و دویست هزار تومان را هم پشت سر گذاشت. تصمیم اخیر مجلس مبنی بر توقف اجرای مرحله‌ی دوم هدفمندسازی یارانه‌ها نیز در واقع اعلام رسمی شکست طرح‌ها و سیاست‌های نتولیبرالی است که به‌ویژه از سال ۸۹ شتاب گرفته بودند. اما نه متوقف ساختن طرح در این مرحله و نه هیچ رفرمی در این شرایط نمی‌تواند مانع عمیق‌تر شدن بحران، افزایش تورم و کاهش ارزش پول شود. برای این کار ابتدا لازم است به سیاست‌های

اقتصادی موجود پایان داده شود، تمامی رانت‌های دولتی برجیده شوند، کاری که از هیچ حکومت سرمایه‌داری در اقتصاد نفتی ایران ساخته نیست. برای این کار باید به هزینه‌های سرسام‌آور دستگاه عریض و طویل بروکراسی و نظامی که برای سرکوب توده‌ها هستند و هزینه‌های‌اش نیز بر دوش آن‌هاست پایان داد که این هم از عهده‌ی یک دولت سرمایه‌داری بر نمی‌آید. برای این کار باید نه تنها بار دستگاه مذهبی را از بودجه کشور برداشت که باید تمام سرمایه‌های آن‌ها را که از سال‌ها حکومت و چپاول مردم بدست آورده‌اند ملی کرد. ملی‌کردن بانک‌ها، تجارت خارجی و سرمایه‌های بزرگ، پایان دادن به فساد پایان‌ناپذیر دولتی و حقوق‌های کلان مدیران و بسیاری از اقدامات دیگر که هرگز از دولت‌های سرمایه‌داری بر نمی‌آیند، در زمره نخستین اقدامات برای پایان دادن به این وضعیت اقتصادی هستند.

اگر حکومت اسلامی به‌جای ۵۰ میلیارد دلار ۱۰۰ میلیارد درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت هم داشته باشد، باز مشکلی از اقتصاد بحران‌زده‌ی ایران حل نمی‌کند، همان‌طور که در سال گذشته با ۱۱۰ میلیارد دلار نکرد. ممکن است با داشتن دلارهای بی‌حدوحساب تا مقطعی از سقوط یکباره‌ی ارزش پول ملی جلوگیری کند، اما هرگز نمی‌تواند مشکل تورم، بیکاری و رکود اقتصادی را با ۵۰ میلیارد دلار درآمد اضافه حل کند. همان‌طور که اسدالله عسگرولادی یکی از بزرگترین سرمایه‌داران ایران و رئیس اتاق بازرگانی ایران و چین سال گذشته هشدار داده و از فرارسیدن قحطی در سال ۹۱ خبر داده بود. همان‌طور که در ابتدای سال بهمنی رئیس کل بانک مرکزی در مقاله‌ای که انتشار داد از شتاب گرفتن تورم و رکود اقتصادی نوشت.

در یک کلام وضعیت کنونی اقتصادی از رکود و تورم گرفته تا کاهش ارزش ریال نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی‌ست که جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت سرمایه‌داری در طول دوران حاکمیت خود اتخاذ کرده و اکنون به این معضل بزرگ تبدیل شده است. در این میان عواملی هستند که متناسب با اهمیت‌شان و در دوره‌های مختلف زمانی می‌توانند تأثیراتی کم و بیش در حادث شدن این شرایط بگذارند، عواملی چون بحران سیاسی داخلی، تحریم‌های بین‌المللی، بحران اقتصادی همه از این دست هستند. مشکل کنونی اقتصادی مشکلی نیست که امروز پدید آمده باشد، جمهوری اسلامی همواره حامل این بحران بوده است. دو سال پیش نیز این معضل بود. تنها فرقی این است که این بحران شدیدتر شده و صدای دیگر ابقشار حتا خردبورژوازی و بخش‌هایی از بورژوازی را نیز به شدت درآورده است.

و اکنون تنها یک عمل جراحی، یک انقلاب به رهبری طبقه‌ی کارگر و بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط کارگران و زحمتکشان می‌تواند راه حلی قطعی برای این بحران باشد. کسانی که هم اکنون بزرگترین و اصلی‌ترین قربانیان بحران اقتصادی هستند. بحرانی که با عمیق‌تر شدن خود حتا ابقشار بیشتری از خردبورژوازی را به

صفوف انقلاب می‌رانند. و ترس حکومت از همین انقلاب است. وقتی "خوش‌چهره" نماینده سابق مجلس و یکی از تئوریسین‌های اقتصادی حاکمیت با اشاره به شکاف عمیق طبقاتی، فقر و بیکاری می‌گوید: "قطعاً اگر مشکلات اقتصادی را حل نکنند فشارهای اقتصادی و تنش‌های اجتماعی و امنیتی متولد خواهد شد" (خبرگزاری آفتاب ۱۳ مهر)، به همین موضوع اشاره دارد. اما شرایط برای جمهوری اسلامی بسیار وخیم‌تر از آن است که دیگر وقتی برای تغییر آهنگ برای‌اش باقی مانده باشد. نتیجه‌ی این فروپاشی اقتصادی، سرنگونی جمهوری اسلامی است.

مبارزه ی کارگران و زحمتکشان اروپا علیه سیاست های ریاضتی

بحران ژرف نظام سرمایه داری بیش از آنچه که طبقه سرمایه دار می پنداشت، طولانی شده است. نظریه پردازان و پاسداران این نظم اکنون پس از پنج سال رکود و نرخ های رشد منفی، بیش از پیش نگران اند و به هر دری می زنند تا راه و چاره ای برای حفظ ساختار پیدا کنند، اما هر بار پشت درها، سرها به سنگ می خورد. هر چند این بحران ذاتی نظام سرمایه داری و جهانی ست و گریبان کشورهای ریز و درشت، پیشرفته و عقب مانده را گرفته است، با این حال در برخی از نقاط و کشورها همچون اروپا بحران نمودهای بیش تری دارد.

بار بحران در اروپا و اتحادیه ای به همین نام، بیش از هر نقطه ای سنگین شده است و مانند همیشه دولت ها - چه دست راستی و لیبرال دمکرات و چه دست چپ و سوسیال دمکرات - وظیفه ی حفظ نظم موجود را بر عهده گرفته اند. سران احزاب راست و "چپ" سرمایه داری زمانی که انتخاباتی در کار است، برای جمع آوری آراء چنان برای یک دیگر شاخ و شانه می کشند و چنان برنامه های عریض و طولی تهیه و منتشر می کنند که گویا قرار است اتفاق خارق العاده ای رخ دهد! اما همین که این یا آن جناح از سرمایه داران در پارلمان دارای اکثریت می شود یا رئیس جمهوری و نخست وزیری برگزیده می گردد، آش همان و کاسه همان است! چند سال پیش نه، همین چند ماه پیش بود که آنکلا مرکل در آلمان آشکارا از انتخاب مجدد نیکولا سارکوزی در فرانسه پشتیبانی می کرد، اما حالا که جناح رقیب از حزب سوسیالیست فرانسه موفق شده است تا فرانسوا اولاند را به کاخ الیزه بفرستد، هر دو دست به دست هم داده اند تا به نام نجات واحد پولی یورو و حل بحران، شدیدترین سیاست های ریاضتی اقتصادی را نه فقط به مردم آلمان و فرانسه که سراسر اروپا تحمیل کنند و بیش از پیش به دست آوردهای جنبش کارگری که با ده ها سال مبارزه و رنج به کف آمده اند حمله کنند و آن ها را بر بایند.

در روزهای پایانی ماه سپتامبر در چندین کشور اروپایی اعتراضاتی علیه آن چه برای مردم و به ویژه طبقه ی کارگر به مثلیتی جهانی تبدیل شده است صورت گرفت. در سه رأس این مثلث کمسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول قرار دارند. هر چند در همه ی کشورهای اتحادیه اروپا انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری برپا می شود، اما اعضای کمسیون اروپا و دیگر نهادهای اقتصادی آن انتخابی نیستند و به همراه نهادی مانند صندوق بین المللی پول سیاست های خود را دیکته می کنند. آن ها اکنون به مرکل در آلمان، اولاند در فرانسه، مونتی در ایتالیا، راخوی در اسپانیا، ساماراس در یونان، پاسوس کونیلو در پرتغال و دیگران در بقیه کشورهای اروپایی دستور داده اند تا با افزایش مالیات ها، بی کارسازی و کم کردن خدمات اجتماعی به بازپرداخت بدهی های عمومی و پایین آوردن کسری بودجه ها بپردازند و بانک ها را با تزریق ده ها میلیارد یورو از ورشکستگی و سقوط برهانند. اما این سیاست ها اقدامات جدیدی نیستند و در ده پانزده سال گذشته

پیگیری و اعمال شده اند و اگر قرار باشد باز هم ادامه پیدا کند بیکاری و فقر و کاهش سطح زندگی گریبان بخش های گسترده تری از مردم را خواهد گرفت. به همین خاطر یک رشته اعتراضات در کشورهای مختلف اروپا شکل گرفته است.

روز یکشنبه ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۲ (۹ مهر ۱۳۹۱) نزدیک به هشتاد هزار نفر به دعوت شصت گروه و حزب سیاسی چپ و کمونیست و همچنین اتحادیه های کارگری در پاریس به خیابان ها آمدند و با اشاره به دولت سوسیال - دمکرات کنونی گفتند که "برنامه های ریاضتی چپ" را نمی خواهند. دولت فرانسه اعلام کرده است که با افزایش مالیات ها می خواهد مبلغی نزدیک به ۳۷ میلیارد یورو را "صرفه جویی" کند. پارلمان فرانسه، یعنی جایی که حزب سوسیالیست دارای اکثریت است نیز گفته است که به "پیمان مالی اروپا" رأی خواهد داد. البته نه این دولت "دست چپی" و نه دولت دست راستی پیشین با افزایش مالیات های عمدتاً غیرمستقیم که بر اقلام اولیه مورد نیاز مردم بسته می شوند و ظاهراً موجب صرفه جویی ۳۷ میلیارد یورویی خواهد شد، ره به جایی نمی برند چرا که فقط بهره ای که باید برای قروض عمومی در سال پرداخت شود رقمی برابر با ۶۰ میلیارد یورو است و هر ثانیه ۲۴۹۰ یورو بر این رقم افزوده می گردد!

دو روز پیش از مردم فرانسه، بیش از سی هزار نفر در خیابان های پایتخت ایتالیا فریاد برآوردند: ما به اندازه ی کافی ریاضت کشیده ایم! تظاهرات رُم را دو اتحادیه اصلی کارگری فراخوانده بودند. آن ها می گویند که دولت ماریو مونتلی می خواهد با کوبیدن کارگران و زحمتکشان بر کسری بودجه ی دولتی فائق آید، در حالی که آنان هیچ نقشی در ایجاد بحران نداشته اند و فقط نیروی کارشان را به بهایی ارزان و در طی سال های طولانی فروخته اند. ماریو مونتلی و دولت وی اعلام نموده اند که با کم کردن هزینه های اجتماعی و ادامه ی انجماد دستمزدها - که از دو سال پیش ادامه دارد - می خواهد دستورات مثلث "جهنمی" را برای کم کردن کسری بودجه اجراء نماید. مردم ایتالیا از ماه اوت علیه اقدامات دولتی دست به اعتراض می زنند و گروه های مختلفی از کارگران، استادان دانشگاه ها، پرستاران، دانشجویان، در این اعتراضات شرکت می کنند. دولت ماریو مونتلی که بدون انتخابات قدرت را به دست گرفت یک سال است که مدام سیاست های ریاضتی جدید اعلام می کند. این در حالی ست که در ماه ژوئیه گذشته بیکاری نزدیک به ۱۱ درصد جمعیت فعال ایتالیا را دربرگرفت، میزانی که از سال ۲۰۰۴ بدین سو بی سابقه بوده است. "جنبش خشمگینان" که در اسپانیا مدتی ست در جلوی اعتراضات اجتماعی قرار گرفته است بار دیگر روز ۲۵ سپتامبر بر ضد سیاست های ریاضتی دولت ماریانو راخوی پیشتاز مبارزه شد. اما این بار کار به درگیری با پلیس کشید که در طی آن ۶۰ نفر و از جمله ۲۷ پلیس زخمی شدند. درگیری ها زمانی آغاز شدند که نیروهای پلیس تصمیم گرفتند نگذارند تظاهرکنندگان به پارلمان نزدیک شوند. آنان می خواستند اعتراض

خود را در اطراف پارلمان پیگیری کنند چرا که این نهاد می خواست به سیاست های جدید ریاضتی دولت رأی مثبت بدهد. ماریانو راخوی از جناح راست سرمایه داری اسپانیا می خواهد مانند همکار فرانسوی اش که از جناح چپ است رقم بی سابقه ی ۳۹ میلیارد یورو را صرفه جویی نماید. او گفته است که این مبلغ را با کم کردن بودجه های وزارت خانه های آموزش و پرورش، فرهنگ و همچنین کشاورزی به دست می آورد. راخوی اعلام کرده است که مستمراً بیکاری را نیز بیش از ۶ درصد کاهش خواهد داد.

در آلمان اتحادی به نام "توزیع عادلانه - مالیات بر ثروت های بزرگ" از چند اتحادیه کارگری و انجمن اجتماعی تشکیل شده است. این تشکل توانست در چند شهر آلمان مانند هامبورگ، بوخوم، برلین، فرانکفورت و کلن نزدیک به چهل هزار نفر را به خیابان ها بکشاند. یکی از مسئولان اتحادیه Ver.di در فرانکفورت چنین گفت: "آنانی که مسئولیت بحران را به دوش می کشند باید برای آن بپردازند و نه آنان که از همه ضعیف تر هستند." اشاره ی او به ده درصد از ثروتمندترین ها بود که نیمی از ثروت های عظیم کل آلمان را در اختیار دارند، این در حالی ست که نیمی از آلمانی ها فقط یک درصد ثروت ها را دارند. تظاهرکنندگان به رسانه ها گفته اند که فقط یک راه برای فائق آمدن بر مشکلات وجود دارد و آن هم توزیع عادلانه ثروت هاست. آنان گفتند که می خواهند این موضوع را به بحث اصلی هر انتخاباتی به ویژه انتخابات سال آینده در آلمان تبدیل نمایند.

روز ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۲ (۵ مهر ۱۳۹۱) بدون شک یک روز تاریخی در مبارزات اخیر مردم یونان بود. در این روز صدها هزار نفر در آتن، تسالونیک، پتراس و ده ها شهر دیگر این کشور زخم خورده از نظام سرمایه داری و مثلث جهنمی اش - اتحادیه و بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول - به خیابان ها آمدند و بار دیگر اعلام کردند که واقعاً کارد به استخوان رسیده است. در یونان دستمزدها ۵۰٪ کاهش یافته است و کارفرمایان مدام کارگران را با بیکاری و کاهش بیش تر دستمزدها تهدید می کنند.

کارگران بخش های مختلف اقتصادی در حالی به خیابان ها آمدند که پیش از آن یک رشته اعتصاب شکل گرفته بود، چرا که دولت اعلام کرده است که باز هم می خواهد با کم کردن دستمزدها و حقوق بازنشستگی و کاهش بیش از پیش بودجه های تأمین اجتماعی و افزایش سن بازنشستگی از ۶۵ به ۶۷ سال، مبلغی برابر با ۵ / ۱۳ میلیارد یورو را به صندوق های دولت بریزد. مثلث جهنمی به دولت ساماراس گفته است که اگر این مبلغ با همین اقدامات صرفه جویی نگردد در آن صورت آخرین بخش یک وام که برابر با ۲ / ۳۱ میلیارد یورو است به یونان داده نخواهد شد. این ها در حالی ست که بیکاری در یونان بیداد می کند و ۲۴٪ - تقریباً از هر چهار نفر یک نفر - را دربرمی گیرد. در یونان این فقط جناح راست

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

روز چهارشنبه ۱۲ مهرماه سازمان اطلاعیه‌ای تحت عنوان "تظاهرات تهران، نوید بخش موج جدیدی از مبارزات وسیع توده‌ای" انتشار داد. در این اطلاعیه آمده است که امروز "گروهی از بازاریان تهران اعتصاب کردند و هم زمان در چند بین خیابان تظاهرات برپا گردید. اعتصاب بازاریان تهران در نتیجه تشدید بحران اقتصادی، کاهش ارزش ریال و نزاع آنها با دولت بر سر سیاست‌های ارزی رخ داد که با منافع اقتصادی بخش‌هایی از طبقه حاکم در تضاد قرار گرفته است. در جریان این کشمکش که با اعتصاب در بازار تهران آغاز شد، تظاهراتی نیز برپا گردید که دیگر محدود به بازاریان نبود، بلکه هزاران تن از مردمی که از گرانی، بیکاری و کلیت سیاست‌های رژیم جانشان به لب رسیده است در خیابان‌های فردوسی، ناصر خسرو، استانبول، چهار راه استقلال، جمهوری، میدان توپخانه، حافظ، به تظاهرات روی آوردند.... در جریان این تظاهرات، نیروهای ضدشورش و بسیجیان منطقه وسیعی از خیابان‌های مرکزی تهران را به اشغال خود درآوردند و با گاز اشک‌آور به تظاهرات کنندگان یورش بردند. مردم نیز به بانک ملی حمله کردند، شیشه‌های آن را شکستند، و با آتش زدن سطوح زباله، به مقابله با نیروی سرکوب پرداختند. این تظاهرات تا عصر ادامه یافت. نیروهای سرکوب رژیم ضمن وحشی‌گری‌های همیشگی خود، صدها تن از مردم را نیز دستگیر کردند که از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست.

آنچه که امروز در تهران رخ داد، نشان دهنده عمق بحران‌های رژیم جمهوری اسلامی و آمادگی توده‌های مردم برای روی آوری مجدد به اعتراضات توده‌ای گسترده است.

از همین روست که توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران از هم اکنون باید حساب مطالبات و مبارزات خود را کاملاً از کشمکش‌های درونی جناح‌های حکومت و فراقسیون‌های طبقه سرمایه‌دار و ثروتمند جدا کنند که همواره می‌کوشند مبارزات مردم را به شکست بکشانند. این واقعیت باید برای هر کارگر و زحمتکشی روشن باشد که اگر تجار بازار به اعتصاب متوسل می‌شوند، نزاع‌شان با دولت بر سر منافع اقتصادی خود و کسب سود بیشتر است. اگر جناح‌های رژیم با یکدیگر نزاع و کشمکش دارند، این نزاع هیچ ارتباطی با منافع کارگران و زحمتکشان ندارد که زیر شدیدترین فشار سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند و در همین چند ماه اخیر در نتیجه کاهش ارزش ریال و افزایش بهای کالاها دستمزد ناچیزشان به نصف کاهش یافته است. تمام جناح‌های رژیم و طبقه سرمایه‌دار حاکم، دشمنان سوگند خورده کارگران و زحمتکشان اند.

کارگران و زحمتکشان باید از زاویه منافع اقتصادی و سیاسی خود، با صف مستقل، شعارها، مطالبات و اشکال مبارزاتی مختص خود، به مبارزه برخیزند و ابتکار عمل را به دست گیرند. کارگران به دفعات دیده و تجربه کرده‌اند که کسی جز خود کارگران، رهائی بخش آنها نیست." در پایان این اطلاعیه خطاب به کارگران آمده است:

"کارگران! بحران‌های نظم اقتصادی- اجتماعی سرمایه‌داری ایران و رژیم سیاسی پاسدار آن به اوج خود رسیده است. رژیم جمهوری اسلامی در آستانه فروپاشی قرار گرفته است. کلید رهائی عموم توده‌های مردم ایران از شر تمام فجایعی که این رژیم به غایت ارتجاعی و ضد انسانی آفریده است، فقط در دست شماست. با روی آوری به اعتصاب و تظاهرات و آمادگی برای برپائی اعتصاب عمومی سیاسی، ابتکار عمل را به دست بگیرید و روند سرنوشت جمهوری اسلامی را تسریع کنید."

مبارزه ی کارگران و زحمتکشان اروپا علیه سیاست های ریاضتی

بورژوازی که حکومت را در دست دارد نیست که چنین تصمیماتی می‌گیرد، حزب سوسیالیست و "چپ دمکراتیک" نیز آن را در این کارزار حمایت می‌کنند.

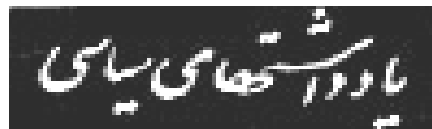
روز شنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲ کارگران در لیسبون به خیابان‌ها آمدند و پس از تظاهرات بزرگ دو هفته پیش از آن بار دیگر فریاد زدند: نه به کمسیون و بانک مرکزی اروپا و صندوق بین المللی پول. اتحادیه کارگری CGTP مردم را برای مبارزه با "دزدی دستمزدها و حقوق بازنشستگی" به میدان مرکزی پایتخت پرتغال فراخوانده بود. یک نشریه دست راستی نوشت که بدون شک تظاهرات ۲۹ سپتامبر بزرگ ترین تظاهرات پس از مه ۲۰۱۱ بود که دولت پرتغال توانست یک وام ۷۸ میلیارد یورویی را از اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول بگیرد. بر اساس برآوردهای مختلف دست کم صد هزار نفر در این تظاهرات شرکت داشتند. دبیر اول CGTP که ارمنیو کارلوس نام دارد با تکیه بر چنین نیروی بزرگی گفت: "ما دیگر حتا یک یورو کاهش دستمزدها را نخواهیم پذیرفت. این سرمایه است که باید پول بحران را بدهد و نه ما." او همچنین افزود که اگر وضعیت تغییر نکند و سیاست‌های ریاضتی همچنان اعمال گردند کارگران چاره ای به جز اعتصاب عمومی نخواهند داشت.

بحران کنونی نظام سرمایه داری یک بحران ساختاری و بسیار گسترده است و در حال حاضر بهبودی بر آن متصور نیست. حتا اگر بهبودی موقتی و کوتاه مدت نیز رخ دهد، چاره ساز نخواهد بود و بار دیگر ده ها و صدها میلیون تن از اقشار فرودست جامعه را هدف قرار خواهد داد. همان گونه که بحران ذاتی نظم اقتصادی سرمایه داری ست، مبارزه علیه آن هم طبیعی و ناگزیر است. خبرهای مبارزات اخیر در کشورهای گوناگون اتحادیه اروپا نشان گر چنین واقعیتی ست. اما همین خبرها این را نشان می دهند که مبارزات به هر شکل و در هر سطحی باشند تا وقتی که چشم انداز روشنی نداشته باشد، دشمنان طبقاتی کارگران را حتا نگران هم نمی‌کند. در برخی کشورها که سطح مبارزات فراتر از وضعیت عادی رفت و حتا منجر به بحران سیاسی شد - نمونه ی یونان - توهمی مبنی بر توانایی بخش‌های دیگری از بورژوازی مانند جناح چپ سوسیال - دمکراسی و انتخاب "سیریزا" ایجاد گردید. در فرانسه نیز تظاهرات و اعتراضات اخیر توسط نیرویی به نام "جبهه ی چپ" شکل گرفت، نیرویی متشکل از حزب چپ که نماینده ی جناح چپ سوسیال - دمکراسی ست و حزب "کمونیست" که در عمل دست کمی از حزب چپ ندارد. اعتراضات اسپانیا و "جنبش خشمگینان" نیز نشان داد که نیروهای از این

است در برابر جامعه و نیروهای اجتماعی قرار گرفته است. این نیروها باید به این پرسش پاسخ دهند و تصمیم بگیرند که با چه اهرمی می خواهند تغییر را عملی کنند؟ آیا "جنبش خشمگینان" - نمونه ی اسپانیا، یا اتحاد "توزیع عادلانه - مالیات بر ثروت های بزرگ" - نمونه ی آلمان یا "جبهه ی چپ" - نمونه ی فرانسه می توانند آلترناتیوی سیاسی برای بحران باشند یا تشکیل یک حزب قدرتمند کارگری کمونیستی و برپائی انقلاب اجتماعی همچنان تنها راه و چاره است؟

قبیل هم برنامه ای برای جایگزینی نظم کنونی ندارند، البته با فرض این که چنین جایگزینی را اصلاً بخواهند یا بتوانند قدمی در جهتش بردارند. آن جایی هم که مبارزات با پیشگامی اتحادیه های کارگری، حال به هر درجه ای زرد یا سرخ صورت می گیرند، با توجه به رسالتی که این اتحادیه ها دارند خود به خود چشم انداز تحول سیاسی وجود ندارد. لذا در بستر بحران کنونی نظام سرمایه داری بار دیگر پرسش اصلی که همانا پرسش آلترناتیو سیاسی نظم کنونی و نه جایگزینی این جناح به جای آن جناح

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران



سخنرانی نتانیا هو، جنگ قدرت میان اسرائیل و ایران

شصت و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل

سخنرانی احمدی نژاد، عقب نشینی و بروز کشمکش های جدید در درون حاکمیت

احمدی نژاد نیز، دلیل دیگری بر لحن متفاوت و ملایم نطق احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل بود.

بان کی مون طی دیدارش با احمدی نژاد در نیویورک، در باره پیامدهای فعالیت های هسته ای ایران، نقش جمهوری اسلامی در بحران سوریه و نیز تهدیدات متقابل میان ایران و اسرائیل به احمدی نژاد هشدار داد.

در همین رابطه، روزنامه الیوم السابع مصر، طی گزارشی با اشاره به دیدار بان کی مون و احمدی نژاد در حاشیه اجلاس نیویورک نوشت: "دبیرکل سازمان ملل ضمن تاکید بر ضرورت اقدامات جدی تهران در راستای اعتماد سازی در موضوع فعالیت های هسته ای ایران، در باره تهدیدات متقابل میان ایران و اسرائیل نیز هشدار داد".

در واقع وخامت بیش از حد بحران حاکم بر جمهوری اسلامی، تصمیم آمریکا و اروپا در اعمال باز هم بیشتر تحریم ها و نیز دیدار هشدار دهنده دبیر کل سازمان ملل با احمدی نژاد در حاشیه اجلاس نیویورک، جملگی نتگناهایی بودند که احمدی نژاد را مجبور ساخت سخنرانی اش را با لحنی متفاوت از گذشته و به دور از حمله به آمریکا و دولت اسرائیل پیش ببرد. به عبارت دیگر، دیدار بان کی مون با احمدی نژاد و هشدار دبیرکل سازمان ملل نسبت به عواقب سخنرانی او در شصت و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل و تعهد احمدی نژاد نسبت به رعایت این امر در نطق اش، توافق نانوشته ای بود که گویا کشورهای اروپایی نیز از آن با خبر بودند. از این رو، هیئت های نمایندگی کشورهای اروپایی حاضر در اجلاس، بر خلاف سال گذشته که همه پیش و یا در هنگام سخنرانی احمدی نژاد سالن اجلاس را ترک می کردند، امسال عمدتاً در سالن باقی ماندند و به نطق احمدی نژاد گوش سپردند. و تنها هیئت های نمایندگی اسرائیل، کانادا و آمریکا پیش از شروع سخنرانی احمدی نژاد سالن را ترک کرده و حاضر به شنیدن سخنان احمدی نژاد نشدند.

سخنرانی احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل و لحن متفاوت و ملایم این سخنرانی، تنها انعکاس بیرونی بخشی از واقعیت حضور احمدی نژاد در نیویورک بود، مصاحبه مطبوعاتی رئیس جمهور منتصب خامنه ای در نیویورک و طرح مذاکره و کنار آمدن با دولت آمریکا از جمله مسائل تنش زای دیگری بوده است که بیش از هر چیز در داخل جمهوری اسلامی و در کشمکش های درونی جناح های رژیم، بازتاب

پیدا کرد. احمدی نژاد در مصاحبه مطبوعاتی خود در پاسخ به سؤال خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز مبنی بر چگونگی روابط ایران با آمریکا گفت: "جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده است که در شرایط عادلانه و بر اساس احترام متقابل، برای حل مسائل، آماده گفت و گو است". این موضع احمدی نژاد در پاسخ به خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز که بیانگر تغییر لحن احمدی نژاد در نیویورک و به نوعی نشان دادن چراغ سبز به دولت آمریکا بود، خشم منتقدین دولت، تعدادی از نمایندگان مجلس و طرفداران خامنه ای را آنچنان برانگیخت که طی روزهای بعد از اجلاس و با ورود احمدی نژاد به تهران، کماکان واکنش های تند را نسبت به احمدی نژاد همراه داشته است.

از جمله تعدادی از نمایندگان مجلس ایران با جمع آوری امضاء از سخنان محمود احمدی نژاد در نیویورک انتقاد کرده و گفته اند، سخنان احمدی نژاد در نیویورک مبنی بر اینکه ایران و آمریکا باید خصومت ها را پشت سر بگذارند، نوعی اعلام آمادگی ایران برای مذاکره با آمریکا تلقی می شود.

علاوه بر موضع تند نمایندگان مجلس ارتجاع، واکنش علی اکبر ولایتی مشاور بین المللی خامنه ای را باید باید موضع رهبر جمهوری اسلامی در مخالفت با اظهار نظر احمدی نژاد در نیویورک تلقی کرد. علی اکبر ولایتی در حاشیه مراسم افتتاحیه دوره دکترای دانشگاه عالی دفاع ملی در جمع خبرنگاران در مورد رابطه با آمریکا اعلام کرد: "سیاست کلی جمهوری اسلامی مثل گذشته است و هیچ تغییری نکرده و هر تغییری هم که در این زمینه بخواهد صورت بگیرد باید از طرف رهبری اعلام شود".

در حقیقت، سخنرانی احمدی نژاد در شصت و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، یک عقب نشینی آشکار نسبت به سال های گذشته بود. سخنرانی ها و مصاحبه های هر ساله احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل که عمدتاً با تعریف و تمجید خامنه ای و اغلب جناح های درون حاکمیت مواجه می شد، امسال با سکوت خشمگینانه خامنه ای و با واکنش تند نمایندگان مجلس و طرفداران ولایت فقیه همراه گردید. و این ها همه بیانگر این حقیقت است که جمهوری اسلامی آنچنان در بحران عمیق سیاسی و اقتصادی خود در حال دست و پا زدن است که عملکرد داخلی و خارجی هر یک از ارگان های جمهوری اسلامی منجر به تنش و کشمکش های جدیدی در درون هیئت حاکمه می گردد.

نتانیا هو نخست وزیر اسرائیل، از جمله سخنرانان دیگری بود که در شصت و هفتمین اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کرد. نطق بنیامین نتانیا هو بعد از ظهر روز پنجشنبه در سومین روز اجلاس و بعد از سخنرانی احمدی نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود. نخست وزیر اسرائیل همانطور که در مصاحبه با خبرنگاری "اسما" وعده داده بود سخنرانی خود را در حمله به جمهوری اسلامی آغاز کرد. محور سخنرانی نتانیا هو روی پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران و میزان غنی سازی اورانیوم با غلظت بیش از ۲۰ درصدی متمرکز بود. نخست وزیر اسرائیل برای نشان دادن خطر قریب الوقوع دست یابی جمهوری اسلامی به درصد بالای غنی سازی اورانیوم، کاغذی را در دست گرفت که تصویر یک "بمب" در حال انفجار بر روی آن نقاشی شده بود. در وسط این بمب رقم ۷۰ درصدی و در بالای آن رقم ۹۰ درصدی غنی سازی نوشته شده بود. نتانیا هو برای نشان دادن خط قرمز اسرائیل در مورد غنی سازی اورانیوم جمهوری اسلامی، قسمت بالای رقم ۹۰ درصدی "بمب" نقاشی شده را با ماژیک قرمز خط کشید و اعلام کرد: غنی سازی اورانیوم خط قرمز ایران است.

نخست وزیر اسرائیل در ادامه با تاکید بر این مسئله که ده سال دیپلماسی برای توقف فعالیت های هسته ای جمهوری اسلامی موفقیت آمیز نبوده و تحریم ها نیز به هیچ وجه باعث توقف برنامه اتمی جمهوری اسلامی ایران نشده اند گفت: ایران، غنی سازی اورانیوم در سطح پائین را طی کرده و هم اکنون در حال غنی سازی در سطح متوسط است. این سطح از غنی سازی تا بهار آینده تکمیل می شود و پس از آن، تهران وارد غنی سازی در سطح بالا یعنی ۹۰ درصدی خواهد شد.

همه تلاش نخست وزیر اسرائیل در ارائه طرح نقاشی شده و تئوری مورد نظرش در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل بیان یک جمله بود. جمهوری اسلامی "تا یک سال دیگر به بمب اتم دست خواهد یافت". بنیامین نتانیا هو با محور قرار دادن موضوع هسته ای جمهوری اسلامی و غنی سازی بالای ۹۰ درصدی اورانیوم توسط رژیم اسلامی حاکم بر ایران، کوشش کرد تا سران و مسئولان هیئت های نمایندگی کشورهای حاضر در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل را متقاعد سازد که جمهوری اسلامی "تا یک سال دیگر به بمب اتم دست خواهد یافت" و لذا ادعا کرد که از هم اکنون باید به فکر مقابله با جمهوری اسلامی بود.

سخنرانی نخست وزیر اسرائیل که عمدتاً برای نتیجه گیری همین یک جمله بود، صرفاً بیان هشدار و خطر دستیابی جمهوری اسلامی به "بمب اتم" نبود، بلکه تعیین خط قرمز برای رژیم جمهوری اسلامی نیز بود. سخنان

سخنرانی نتانیاهو، جنگ قدرت میان اسرائیل و ایران

بحران هایی است که هم اکنون تمام تار و پود این رژیم را فرا گرفته است.

آنچه مسلم است سخنرانی تهدیدآمیز نخست وزیر اسرائیل علیه برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران نمی تواند بی ارتباط با اعلام موضع آمریکا نسبت به پرونده اتمی ایران باشد. باراک اوباما که سخنران افتتاحیه شصت و هفتمین اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل در مقر نیویورک بود، ضمن بیان اینکه مناقشه هسته ای ایران باید از طریق دیپلماسی حل شود، به صراحت اعلام کرد که زمان و فضا برای حل مسئله هسته ای ایران از طریق دیپلماسی نامحدود نیست.

رئیس جمهور آمریکا همچنین خطاب به حاضران در جلسه گفت: دچار اشتباه نشوید، ایران مجهز به سلاح هسته ای چالشی نیست که بتوان آن را مهار کرد. چرا که این چالش اسرائیل، کشورهای منطقه و امنیت اقتصاد جهان را تهدید می کند. در واقع نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل، با آگاهی و اطلاع از همین موضع آمریکا نسبت به پرونده هسته ای ایران بود که موضوع سخنرانی خود در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل را به میدان جنگ قدرت با جمهوری اسلامی تبدیل کرد. اما، از آنجا که آمریکا هنوز در صدد پیدا کردن یک راه حل دیپلماتیک برای حل مناقشه پرونده اتمی جمهوری اسلامی است و بر خلاف نخست وزیر اسرائیل بر این باور است که با اعمال تحریم های بیشتر می توان جمهوری اسلامی را به تسلیم و یا عقب نشینی از برنامه هسته اش وادار ساخت، نسبت به سخنرانی نتانیاهو در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل چندان روی خوشی نشان نداده است.

شصت و هفتمین اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل عملاً میدانی شد برای زورآزمایی رژیم اسرائیل و جمهوری اسلامی ایران. در این میدان، به همان نسبت که سخنرانی احمدی نژاد تعدیل شده، ملایم و با لحنی متفاوت نسبت به سال های گذشته بود، نطق نخست وزیر اسرائیل، تهاجمی و جنگ طلبانه بود.

تهدیدآمیز نخست وزیر اسرائیل علیه برنامه هسته ای جمهوری اسلامی که از آن بوی تدارک حمله نظامی به تاسیسات هسته ای جمهوری اسلامی به مشام می رسید، با واکنش سریع جمهوری اسلامی مواجه شد.

نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل در همان شب پنجشنبه با صدور یک اطلاعیه نسبت به سخنان نخست وزیر اسرائیل واکنش نشان داد. اسحاق آل حبیب، معاون نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل ضمن واکنش به اظهارات "جنگ طلبانه" نخست وزیر اسرائیل، شکل گیری رژیم صهیونیستی را بر مبنای تروریسم دانست و این رژیم را بنیانگذار اصلی تروریسم دولتی معرفی کرد.

علاوه بر پاسخ نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل، احمدی نژاد نیز در مصاحبه خبری خود نسبت به اظهارات نخست وزیر اسرائیل واکنش نشان داد و در جمع خبرنگاران گفت: "فکر می کنید که آنها چرا تند شدند؟ آنها طراحی کرده بودند که ما را وارد یک دام کنند. اینکه ما هم بگوییم موشک می زنیم و جواب می دهیم، بهترین هدیه به آنها بود. اما هیئت ایرانی با یک هوشمندی بسیار دقیق توطئه آن ها را خنثی کرد. رقیتم و گفتیم که این ها فرهنگ و ریشه ندارند و دنبال درگیری هستند".

واکنش احمدی نژاد نسبت به سخنان نخست وزیر اسرائیل، دقیقاً ملهم از همان عقب نشینی و لحن ملایم متن سخنرانی او در اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل بود. در واقع احمدی نژاد از منظر پاسخ به سخنان بنیامین نتانیاهو تلاش کرد تا وانمود کند که بیان لحن متفاوت سخنرانی او در اجلاس اخیر مجمع عمومی، نه از موضع ضعف و عقب نشینی بلکه، بر مبنای موضع "هوشمندانه" هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی بوده است. و این در شرایطی است که دیگر بر کسی پوشیده نیست که تفاوت لحن و موضع احمدی نژاد در اجلاس فوق، دقیقاً یک عقب نشینی ناشی از شرایط مظلوم سیاسی و اقتصادی رژیم و اعمال فشارهای خارجی، در مرحله کنونی و نیز ناتوانی جمهوری اسلامی در مهار

یکی از اشکال مبارزه و اعتراض کارگری نیست. تجربه مبارزات کارگری در سایر کشورهای سرمایه داری بر این واقعیت که کارگران در شرایط معینی از این تاکتیک و شکل مبارزه استفاده کرده اند، مهر تأیید می زند. مبارزات کارگران ایران و جنبش کارگری ایران نیز تافته جدا بافته ای از جنبش کارگری و مبارزات کارگری در سایر کشورهای سرمایه داری نیست. مادام که طبقه کارگر هنوز قدرت سیاسی را به چنگ نیاورده است ناگزیر از اتخاذ شیوه ها و اشکال گوناگون مبارزه در چارچوب همین نظام است و بسته به شرایط و توازن، از این اشکال مبارزه برای تحقق مطالبات خود استفاده می کند. به هر رو روشن است که معنای سخنان ما نفی تلاش و مبارزه فعالان کارگری نیست، اما معنایش حتماً این هست که در شرایط کنونی نباید روی طومار نویسی به عنوان یک شکل کم اثر یا بی اثر مبارزه کارگری متمرکز شد، بلکه باید انرژی ها را در جانی و بر اشکالی از اعتراض و مبارزه کارگری متمرکز ساخت که کارآیی بیشتری در عقب راندن سرمایه داران و دولت آن ها دارد و این کارآیی در مبارزات کارگری ایران نیز تجربه و محرز شده است. بنابراین نباید بیش از این منتظر ماند و به راه هایی که به هز انرژی و سردرگمی کارگران منجر می شود دل خوش کرد. طومار اعتراضی نخستین بلا جواب ماند. دومین طومار اعتراضی نیز بی پاسخ مانده است و در نهایت، هر پاسخی نیز که از سوی وزیر کار، یا نهاد به اصطلاح رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری و یا نمایندگان مجلس ارتجاع به آن داده شود، پاسخی که کارگران می خواهند نیست و مطمئناً متضمن پذیرش خواست کارگران برای افزایش دستمزدها نخواهد بود. هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی نیز خود به این موضوع واقف اند که دولت و وزارت کار، به خواست کارگران پاسخ مثبت نخواهد داد. از این روست که آنان باید سازماندهی اشکال دیگر مبارزه کارگری را تدارک ببینند. هماهنگ کنندگان اعتراض به حداقل دستمزدها، در پایان نامه اول مهر ۹۱ خود خطاب به وزیر کار جمهوری اسلامی چنین تأکید کرده اند: "بدیهی است در صورت عدم توجه وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی به خواست ها و به زندگی و معیشت میلیون ها کارگر که در زیر چرخ های تورم و گرانی های سرسام آور موجود در حال نابودی است، کارگران نظاره گر به تباهی کشیده شدن هستی و بقا خود نخواهند شد و اعتراضات خود را نسبت به ادامه وضعیت حاضر تشدید خواهند کرد." [تأکید از ماست] همچنین یکی از هماهنگ کنندگان طومار اعتراضی در گفتگو با سایت "اتحاد" تصریح نمود که "چنانچه وزارت کار فکری به حال دستمزدها نکند، کارگران به طومار بسنده نخواهند کرد و دست به تجمعات اعتراضی خواهند زد"

خود، با اعتصاب، تجمع، راهپیمایی و تمام اشکال مبارزه مستقیم و رودرو، مطالبه افزایش دستمزد و دیگر مطالبات خود را مطرح کنند و با قدرت متحد و متشکل خود، سرمایه داران و دولت آن ها را به پذیرش افزایش دستمزد و دیگر مطالبات خود وادار کنند. کارگران با شرکت در مبارزه و گسترش آگاهی طبقاتی و نیز کسب تجربه و تقویت تشکلیابی خویش در جریان همین مبارزات است که هرچه بیشتر متقاعد می شوند که دگرگونی کامل و بنیادی نظم اقتصادی - اجتماعی موجود و تعیین تکلیف قطعی با نظام سرمایه داری ضروری است.

تجمعات اعتراضی، تشدید و گسترش اعتراضات کارگری، این است جان کلام و همین را باید چسبید! انتقال از یک شکل مبارزه، به شکل عالی تر! تاکتیک مارکسیست ها، شامل تلفیق اشکال مختلف مبارزه و انتقال از یک شکل به شکل دیگر، انتقال ماهرانه از اشکال پائین تری مانند طومار نویسی به اشکال عالی تری مانند اعتصاب و تجمعات اعتراضی و خیابانی است، به نحوی که این اشکال مبارزاتی در مجموع به مبارزه ای قاطع تر و شدیدتر علیه وضع موجود بیانجامد! کارگران ایران راه دیگری ندارند جز آنکه با تشدید و گسترش اعتراضات و مبارزات رادیکال



شصت و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل

سخنرانی احمدی نژاد، عقب نشینی و

بروز کشمکش های جدید در درون حاکمیت

شصت و هفتمین اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، صبح روز سه شنبه ۲۵ سپتامبر با حضور رهبران و هیات های نمایندگی بیش از ۱۲۰ کشور جهان آغاز شد. در این نشست که به مدت سه روز در نیویورک ادامه داشت، ۸۴ کشور جهان در سطح رهبران و روسای جمهور و ۳۸ کشور نیز در سطح سران دولت و وزرا شرکت داشتند. صلح جهانی، مسائل مربوط به تحولات فلسطین، برنامه هسته ای ایران، تحولات سوریه، مبارزه با فقر و بیکاری، بحران اقتصادی جهانی و نیز اصلاح ساختار شورای امنیت از جمله محورهای مورد بحث در این نشست بود.

احمدی نژاد طی دو دوره ریاست جمهوری اش، همه ساله در اجلاس های مجمع عمومی سازمان ملل حضور داشته و طی هشت سال گذشته از جمله سخنرانان همیشگی اجلاس های مجمع عمومی در نیویورک بوده است. سخنرانی احمدی نژاد در ۶۷ امین اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، هشتمین و به عبارتی آخرین نطق او در نشست های سالانه مجمع عمومی سازمان ملل بود.

احمدی نژاد اینبار نیز علاوه بر تکرار اراجیف و دروغ های مضمّن کننده اش، همانند سال های گذشته بر محورهای مورد ادعای خود از جمله "مدیریت جهانی"، و ظهور "مهدی موعود" برای ایجاد زندگی بهتر برای مردم جهان موعظه سر داد. به رغم اینکه احمدی نژاد همانند دفعات قبیل تلاش کرد که همان دروغ ها و موضوعات گذشته را در سخنرانی اش برای حاضرین در اجلاس موعظه کند، اما این بار لحن و موضع سخنرانی او نسبت به سال های گذشته کاملاً متفاوت بود.

در نطق احمدی نژاد، نه تنها دیگر از لحن پرخاشگری و تهاجم خبری نبود، بلکه در سخنرانی نسبتاً طولانی اش، هیچ اشاره ای هم به نام آمریکا نشد. او در نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، تنها به یک سری کلی باقی در مورد سیاست های جهانی دولت های غربی و قدرت های جهانی بسنده کرد.

علاوه بر این، برخلاف سخنرانی های گذشته اش که همواره منکر هولوکاست می شد و از نابودی اسرائیل به عنوان یک "کشور غاصب سرزمین فلسطین" داد سخن می داد، اینبار دیگر خبری از آن شعارهای تند و تیز علیه اسرائیل هم نبود. او طی نطق طولانی اش، تنها دوبار به صهیونیسم

جهانی و اقدامات آن اشاره کرد. یک بار در آغاز سخنرانی اش، ضمن اشاره به رخدادهای ناگوار تاریخی، خواهان به رسمیت شناخته شدن "حق انتقاد به سیاست های سلطه جویانه و اقدامات صهیونیسم جهانی" شد و در جایی دیگر در تشریح سیاست و امنیت جهانی مورد نظرش، ضمن بیان "تحلیل جنگ و ناامنی و اشغال برای نفع اقتصادی" از نظریه "حمله نظامی صهیونیست های بی فرهنگ به جمهوری اسلامی" به عنوان نمونه ای از اینگونه رخدادهای تلخ مورد نظر خود اشاره کرد.

همین اشارات کوتاه احمدی نژاد به موضوع صهیونیسم جهانی، و به طور اخص به کارگیری واژه "صهیونیست های بی فرهنگ" به شدت خشم نخست وزیر اسرائیل را برانگیخت. در همین رابطه خبرگزاری فارس به نقل از خبرگزاری "سما" نوشت: بنیامین نتانیاهو که از سخنرانی احمدی نژاد در نشست سالیانه مجمع عمومی به خشم آمده است، تاکید کرد که در سخنرانی امروز خود در سازمان ملل به اظهارات احمدی نژاد پاسخ خواهد داد.

لحن متفاوت و موضع جدید احمدی نژاد را که به روشنی در آخرین سخنرانی او در اجلاس سالانه سازمان ملل متجلی شد، ناشی از شرایط وخیمی است که جمهوری اسلامی و احمدی نژاد در آن گرفتار هستند. در واقع شرایط دشوار، شکننده و وخامت بیش از حد جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و خارجی توان هرگونه شعار دهی های پیشین را از احمدی نژاد گرفته است.

تعمیق لحظه به لحظه بحران سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی، گسترش این بحران که هم اکنون به صورت تشدید نزاع های درونی، تمام تار و پود رژیم را فرا گرفته و به طریق اولی موجودیت جمهوری اسلامی را با بزرگترین چالش های دوران سی و سه ساله حاکمیت اش مواجه ساخته است، نخستین علتی است که احمدی نژاد و دیگر مقامات جمهوری اسلامی را بر سر تنگنای دوراهی تصمیم گیری های تازه کشانده است. گسترش همه جانبه بحران فوق، نه تنها کل رژیم را در موضع تدافعی و عقب نشینی نسبت به گذشته کشانده است، بلکه بیش از هر زمان دیگری گریبان احمدی نژاد و کابینه اش را نیز گرفته است.

علاوه بر شرایط بحرانی جمهوری اسلامی که بدان اشاره شد، دیدار هشدار آمیز بان کی مون با

در صفحه ۱۰

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://98.131.107.169/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org



Organization Of Fedaian (Minority)
No 631 October 2012

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی

This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.